



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

نوزایش سازمان «معلمان گچ به دست»

فرایند سازمان‌یابی معلمان

۱۳۷۷-۱۳۸۵

بخش اول

فرنگیس بختیاری



تیر ۱۳۹۹

این تحقیق، پیشکشِ معلمان عزیز و تشکل‌های صنفی آن‌ها، که سکونِ حاکم در تشکل‌گرایی مستقل و پایدارِ کارگری را پس از چند دهه شکستند. پیشکشِ فعالان صنفی که با گردن‌نهادن به اعدام، زندان، شکنجه، تبعید و اخراج، چون مبارزان انقلابی دهه ۵۰، بر فضای ترس و ارباب‌غلبه می‌کنند. پیشکشِ آن‌ها که با نوشتن و نقدکردن در جایگاه یک معلم، به جنبش معلمان اعتباری نوین بخشیده‌اند. پیشکشِ بازنشستگان که خود را بازایستادگان نامیده‌اند. و پیشکشِ صمد بهرنگی که مبارزه در جایگاه اجتماعی یک معلم را نهادینه کرده‌است.

پیش‌گفتار

در راستای پاسخی محدود به ضرورت «خازن‌هایی برای حفظ و ذخیره و استفاده‌ی بجا» از تجربه‌ی زیسته‌ی سازمان‌یابی و ظرفیت‌های ضدسرمایه‌دارانه‌ی جنبش‌های کارگری اخیر ایران، و در ادامه مقالات انسان آبان این بار به واکاوی پیشینه سازمان‌یابی در جنبش معلمان با تمرکز بر دو دهه اخیر پرداخته‌ایم. جنبشی که از نقطه نظر کمیت و وزن اجتماعی، شامل قشری وسیع از کارگران مولد در سراسر کشور است. معلمان، بیش از ۱۵ میلیون دانش‌آموز پشت سر خود دارند و از شهرهای بزرگ تا روستاها، با این جمعیت جوان، هر روز در ارتباطی فعال هستند. آن‌ها - به روایت یک معلم بازنشسته - اختصاراً، بانفوذترین کلام، گسترده‌ترین ارتباط، موثرترین اراده را در بین کارگران دارند. اعتراض و اعتصاب آن‌ها وسیعاً و بلاواسطه در جامعه منعکس و در زندگی غالب مردم، دانش‌آموزان و خانواده‌های آنان، مطرح و مورد بحث واقع می‌شود. به همین جهت، شکل و ماهیت مبارزه طبقاتی آن‌ها بازتابی گسترده در اقشار دیگر کارگری دارد. معلمان از اولین اقشار کارگری در ایران بودند که از اواخر دهه ۷۰، سازمان‌یابی مستقل از قدرت را مجدداً شروع و مستمر و رونده ادامه داده‌اند. آن‌ها بدون فراشدهای ناممکن و موقت، با محوریت بُعد اقتصادی مبارزه، بر امکان سازمان‌یابی مستقل، استوار و محکم پای فشردند، در برابر اخراج دستگیری، اعدام و تبعید دست از مبارزه برنداشتند و موفق شدند عمدتاً در ۲ دهه گذشته، پایدارترین تشکل مستقل کارگری را، با ساختاری متمرکز و غیرمتمرکز ایجاد کنند. تشکلی با شکل سندیکایی متداول و شناخته شده، که به چانه‌زنی مزد قناعت نکرد و در اوج‌های جنبش کارگری، از مرزهای سندیکایی پا فراتر گذاشته است. تشکلی زاینده پراتیک خودگستر کارگران ایران، که ویژه این‌گونه نظام‌های تمامیت‌خواه و شرایط تاریخی مشخص ایران است.

فرآیند سازمان‌یابی معلمان، واکاوی زایش و رشد آن در دو دهه گذشته، به صورت تحلیل انضمامی از وضعیت انضمامی، موضوع این مقاله در چند بخش است. بخش نخست به نوزایش تشکیلات معلمانی می‌پردازد که با شروع اعتراضات پساچنگ در دهه ۷۰ و در ضدیت با معلمان وابسته به قدرت، به «معلم گچ به دست» مشهور شدند. کارگرانی که تنها دارائی‌شان نیروی کار و گچ دست‌شان بود و از رانت‌های حکومتی (بسیجی، امنیتی، اصلاح‌طلبی، اصول‌گرایی)، نیز اندوخته‌ای نداشتند. این بخش، وقایع مهم تشکل‌یابی معلمان را، تا نیمه دوم دهه ۸۰ پوشش می‌دهد. بخش دوم به افت جنبش معلمان و ایستادگی فعالان آن‌ها، از نیمه دوم دهه ۸۰ تا نیمه اول دهه ۹۰ اختصاص دارد. بخش سوم در نیمه اول دهه ۹۰ با گسترش اینترنت همزمان می‌گردد. فعالیت

معلمان اعم از رسمی و غیررسمی در این دهه به صورت غیر متمرکز، متکثر و افقی در همزیستی با تشکل‌های متمرکز، تغییری نوین در سازمان‌یابی کارگران به وجود آورده‌است که می‌تواند نمونه‌ای موفق برای اقشار دیگر جنبش کارگری باشد. بخش چهارم بر موقعیت و ظرفیت ضدسرمایه‌دارانه تشکل‌گرایی معلمان، پس از جنبش دی‌ماه ۹۶ تمرکز دارد.

«خودزاینده‌گی پراتیک» معلمان در گزارشی واقع‌گرایانه

«نگاه واقع‌گرایانه، از پراتیک واقعی اجتماعی و تاریخی انسان‌های واقعی در زمان و مکان معین، از این‌جا و اکنون آن‌ها، عزیمت می‌کند؛ اما اگر واقع‌گرایی‌ای انتقادی و انقلابی نباشد، به واقعیت انتزاعات پیکریافته، به ایدئولوژی وضع موجود، تسلیم می‌شود و در غوغای آشفتگی و بهم‌ریختگی «واقعیت بلاواسطه و مشخص» گم خواهد شد. رویکردی که از پراتیک عزیمت می‌کند، هرگز نباید خودزاینده‌گی پراتیک را نادیده بگیرد. جنبش موجود را نه می‌توان، و نه باید، در چشم‌اندازها و چشم‌داشت‌های ایدئولوژیک اسیر کرد.» [۱]

در هر ۴ بخش نوشتاری که در پیش داریم، علاوه بر مستندکردن فرآیند سازمان‌یابی معلمان، هدف آن است که نشان دهیم در کشوری که به جز مقطع تاریخی اوایل قرن بیستم، کارگران عموماً فاقد تشکل مستقل و یا دارای تشکل‌هایی کوتاه مدت و گذرا بوده‌اند، چرا و چگونه معلمان موفق شدند در یک شرایط به‌غایت بسته قرون وسطایی، توانایی بخشی از طبقه کارگر را از قوه به‌فعل درآوردند و در جایگاه اجتماعی خود، به صورت علنی و بر مبنای منافع مشترک با اراده‌ای مشترک و معطوف به عمل، خود را سازمان دهند. در پاسخ به این چرایی، تلاش کرده‌ایم با حرکت از پراتیک - عمل و رابطه و نشانه‌های - حاکم در جنبش معلمان بر روند بالندگی و رشد این جنبش تمرکز کنیم. لذا وارد کردار و نگرش لحظات حساس جنبش، اوج‌ها و فرودها، غرش‌ها و سکون‌ها در این دو دهه شدیم، به زبان نظریه‌خسروی از «پراتیک واقعی اجتماعی و تاریخی» معلمان عزیز عزیمت کردیم و در «خودزاینده‌گی پراتیک» آن‌ها، نکات محوری‌ای یافتیم که در زایشی مستمر، هر بار ایدئولوژی وضع موجود را به‌چالش می‌کشاند. این نکات محوری، در ۴ دوره‌ی جنبش معلمان که هر یک متناظر با دوره‌ای از مبارزات سایر حوزه‌های جنبش کارگری است، گاه به‌گونه‌ای برجسته و گاه به‌طور ضمنی طرح شده‌اند:

- اگر «انسان گرسنه، از گرسنگی شروع می‌کند، از درد، از خشم. برای او نقطه آغاز، پرسشی نظری نیست»، [۲] معلمان نیز از جایگاه اجتماعی خود، در شروع با تمرکز روی «خواست‌های بلاواسطه‌اشان» (همان‌جا) وارد عرصه مبارزه شدند. خواست‌هایی معیشتی، شغلی از حقوق معوقه تا فروش نیروی کار خود به قیمت بازار (که بی‌گمان برابر با ارزشی است که صرف نیروی کار آن‌ها تولید می‌کند)، که معلمان را به عرصه اعتراض جمعی کشاند. این خواسته‌ها، در روندی صعودی از بیان خواسته قشری از کارگران به خواسته‌های عمومی طبقه کارگر، فرا رفته‌اند.
- فعالان اولیه کانون‌ها که اکثرشان، معلمان رسمی و با سابقه‌ی چندین ساله بودند، تشکل‌یابی را با تبعیت از «ایدئولوژی قانون‌گرایی و رفرم» شروع کردند. نه فقط از این نظر که خود غالباً اصلاح‌طلب بودند، بلکه و نیز برای جذب معلمان به تشکیلات و غلبه بر ترس آن‌ها از فضای امنیتی، از «محارب» و «معاند» [۳] شناخته‌شدن، قانون را

وسیله هستی خود قرار دادند تا معاند و اخلاص‌گر محسوب نشوند. اما، با حفظ استقلال خود از قدرت حاکم، در اطلاع‌رسانی شفاف و صادقانه‌ی موضوعات و نتایج چانه زنی با بالایی‌ها به توده معلمان و در تکرار فراخوان اعتراضات مشابه و خبررسانی در مورد اشکال مختلف سرکوب، مستمراً فرای قانون رفتند. به طوری که کارکرد ایدئولوژی قانون‌گرایی در ممانعت از تشکل واقعی، هر بار، به تجربه زیسته توده معلمان وارد و کارایی آن کاهش یافت. دو پارامتر «بُعد اقتصادی» و «قانون‌گرایی و رفرم» در نیمه اول دهه ۸۰ قوی هستند.

• تشکل‌های موجود معلمان که ظرفیت پراتیکی بارزی برای حضور و تأثیر چپ دارند با صدور بیانه‌های تهییجی مشتمل بر شعارهای کلی و سیاسی، یا با خواست و اراده گروه‌های چپ تحقق نیافتند. این تشکل‌ها به کمک معلمان با تجربه در جایگاه اجتماعی معلم، با کار منظم، هدفمند، مستمر و بردبارانه عینیت یافت. آن‌ها انقلابی حرفه‌ای یا قهرمانانی دست‌نیافتنی در اخبار و داستان‌ها نبودند، معلمینی عادی بودند که با پذیرش امتیازات و عدم سازش با قدرت حاکم، با قناعت به حقوق معلمی، با صداقت و با ایستادگی در مقابل سرکوب - توهین، شکنجه، زندان، تبعید و اخراج از کار- جو ترس از قدرت را شکستند. باور این معلمین فعال به ضرورت سازمان‌یابی و ایستادگی آن‌ها در برابر هیولای استبداد، نکته محوری در استمرار تشکل‌گرایی در معلمان بود. این عامل در دوره سرکوب، نیمه دوم دهه ۸۰، در روند سازمان‌یابی برجسته است.

• بُعد اقتصادی اعتراضات با ظرفیت‌های ضد سرمایه‌دارانه و فراترورنده خود، چنان قدرتی در این سال‌ها داشت که هر بار کارگران را با پوسته تشکیلات سندیکایی یا صنفی خود دچار تناقض می‌کرد و آن‌ها را نه فقط از پیوستن به «دموکراسی پارلمانی» باز می‌داشت بلکه سوبیه‌های رادیکال آن‌ها را تقویت و رفرم‌طلبان را مدام غربال می‌کرد، چندان که به تمکین از اراده و تصمیم بدنه، در اوج‌های جنبش کارگری به فرارفتن از ماهیت چانه‌زنی آن‌ها انجامید. بروز این عامل در بخش سوم شروع و در بخش چهارم برجسته می‌شود.

موقعیت پراتیکی جنبش معلمان

در نکات محوری فوق آن‌چه تشکل‌های صنفی معلمان را برجسته می‌سازد، موقعیت پراتیکی مبارزه معلمان است. به عبارتی: «"چپ" بودن این ظرفیت یا واقعیت عینی، از زبان و بیان و شعارهای باصطلاح سوسیالیستی‌اش ناشی نیست و سخن‌گویان چنین جنبشی هرگز نباید ناخواسته و با اجباری ایدئولوژیک، خود را تسلیم چنین زبان و بیانی کنند، چپ بودن این موقعیت پراتیکی از امکان و تجربه‌ی راهبری آزادانه، آگاهانه و دمکراتیک فرآیندهایی از زندگی اجتماعی است.» [۴] این موقعیت پراتیکی تحت سیطره ایدئولوژی «کارگر، غیر کارگر» در نیروی چپ، از نقد مارکسی محروم شد و میدانی فراخ برای تداوم نگرش «غیرافراطی، میانه‌روانه، اصلاح‌طلبانه و هنجارمند» در جنبش کارگری شد. ایدئولوژی مخرب و تفرقه‌برانگیز فوق، معلمان را بخشی از «طبقه متوسط» حُقنه می‌کند و آن‌ها را کارگر نمی‌داند. در حالی که معلم و اقشار مختلف مزدبگیر اعم از مولد و نامولد، به دلایل ذیل عضو طبقه‌ی کارگر هستند: «الف) در وجه «اقتصادی»، به طور واقعی و

حقوقی فاقد ابزار و شرایط کار و تولیدند و برای ادامه‌ی حیات خود و وابستگان‌شان (خانواده‌ی دور و نزدیک و بی‌درآمد یا کم‌درآمد) چیزی جز فروش نیروی کار خود ندارند، اعم از این‌که این نیروی کار در فرآیند تولید یا تحقق ارزش، به‌طور مولد یا نامولد، یا در حوزه‌های باواسطه‌ی آموزش، پرورش، بهداشت و امور اجتماعی — مددکاری اجتماعی، بیمه‌ها، تعاونی‌ها و... — صرف شود. (ب) در وجه سیاسی، اگر از نهادهای متشکل خود برخوردار باشند، حفظ و بهبود موقعیت‌شان را یا در موفقیت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در حفظ شغل‌ها یا ایجاد شغل‌های تازه می‌بینند؛ و یا در براندازی سامانه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی زندگی و برقراری سامانه‌ای دیگر جستجو می‌کنند و در این راستا به شکل‌ها و با ابزارهای گوناگون در کشاکش‌های سیاسی شرکت دارند. (ج) در وجه ایدئولوژیک، بالفعل و بی‌واسطه مخاطب همه‌ی انواع ایدئولوژی‌های سازگار یا ناسازگار، موافق یا متضاد با سامانه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی زندگی اجتماعی، مدافع یا مخالف و می‌توانند در کشاکش‌های سیاسی، نقش‌های متناقضی ایفا کنند.» (لینک بالا)

آنچه گذشت: از دهه سی تا اواسط دهه ۷۰

در جنبش کارگری قبل از قیام بهمن، معلمان سابقه محدودی از مبارزه و تشکل‌گرایی دارند. آن‌ها تا قبل از اواخر دهه ۵۰ به صورت تشکلی مستقل سازمان نیافته بودند. در یک قرن گذشته و تا دهه ۴۰، سابقه مبارزاتی آن‌ها محدود به اعتراضاتی در ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ و سال ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ در «کلوب مهرگان» بود که «تاریخ نگاران رفرمیست» به آن زیاد بها داده‌اند. [۵] دهه ۴۰ در جنبش معلمان، دهه فعالیت فردی و گروهی طرفداران صمد بهرنگی در مدارس بود. [۶] از سال ۱۳۵۶ زایشی نو از فعالیت معلمان برای ایجاد تشکیلات خود به نام کانون‌های مستقل معلمان شروع شد که در دوره ۱۳۵۷-۱۳۶۰ گسترش و با سرکوب خونین دهه ۶۰ پایان یافت. دوره‌ای پراهمیت در جنبش معلمان که در آرشو تاریخ مبارزات کارگران، چنان منزوی شده‌است که هر گروه سیاسی در ذکر تاریخ این جنبش، از روی آن پریده و کمتر مورد اشاره واقع شده‌است. این دوره‌ای است که بذر کانون‌های امروز کاشته شد و در تاریخ سازمان‌یابی معلمان، ارزشی خاص دارد. [۷] پس از این دوران، در جمهوری اسلامی، آموزش و پرورش مهمترین دستگاه ایدئولوژیک و یک نهاد امنیتی و حاکمیتی تلقی گردید. لذا سرکوب معلمان گام به گام همراه با بسته‌شدن فضای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اخراج گسترده آن‌ها پیش رفت. جنگ تمام شد، اما فضای امنیتی- جنگی ادامه یافت و اجازه هیچ‌گونه فعالیت سیاسی، صنفی به اقشارمختلف جامعه، به‌استثنای حامیان نظام داده نمی‌شد. این شرایط در حالی ادامه داشت که کارایی تبلیغات ریاضت جنگی دهه ۶۰ در میان مردم رو به کاهش بود و اعتراضات با شورش حاشیه‌نشینان در اول دهه ۷۰ شروع شده بود. معلمان نیز با گسترش شکاف‌های عمیق اجتماعی، یک دهه پس از جنگ، از نسل بوروکراتیک‌زده‌ی جاسوس و نان به نرخ روز خور متمایز شده بودند و تحت فشارهای اقتصادی، در جایگاه مشابه اجتماعی با «دردی مشترک» به هم نزدیک شدند. بخش زیادی از معلمان مصطلح به جانباز نیز که از جنگ

برگشته بودند به آن‌ها پیوستند. این معلمین قادر نبودند به سرعت «ایدئولوژی ایثار و فداکاری» خاص جنگ را کنار بگذارند و سر سفره رانت و جاسوسی بنشینند، حتی اگر می‌خواستند، درهای نظام بوروکراتیک به روی آن‌ها که سال‌ها درونش نبودند باز نبود. بلکه قربان‌گوه‌های تمام عیار بوروکراسی، که به «نورچشمی‌ها» معروف شدند، پیشاپیش برای تحکیم مواضع خود در ادارات، سنگ‌های بلند و حصارهای سفت و سختی مقابل نسل جنگ، بازماندگان دهه ۶۰ و نیز نسل جوان‌تر ایجاد کرده بودند. توده معلمان نه فقط، تحت فشار اقتصادی قدرت خرید کاهنده قرار داشتند بلکه در مقابل این «نورچشمی‌ها» حیثیت و شأن جایگاه اجتماعی‌شان، لگدمال شده بود. آن‌ها برای تفکیک از «نورچشمی‌ها» خود را «معلم گچ به‌دست» نامیدند و اعتراضات آن‌ها در میان معلمان با سابقه به شکل محفل‌های خانگی شروع شد.

نوزایش سازمان‌یابی معلمان در اواخر دهه ۷۰

مقاله «[جایگاه و توان چپ](#)»، در بحثی در مورد سازمان‌یابی، نوزایش سازماندهی معلمان چنان که بود، تعریف می‌شود: «در کنش اجتماعی، - و از این رو، در مرتبه‌ای معین، سیاسی - آنگاه که از جایگاه و منظر اجتماعی کنش‌گر نگریده شده، پاسخ به بسیاری از این پرسش‌ها به مراتب آسان‌تر است. انسان گرسنه، از گرسنگی شروع می‌کند، از درد، از خشم. برای او نقطه آغاز، پرسشی نظری نیست. دانشجو، آموزگار، راننده، پرستار یا کارگری که حیات، حیثیت و شأن جایگاه اجتماعی‌اش در یک نظام فعالیت اجتماعی لگدمال می‌شود، «مبارزه‌اش، علیه این نظام است و «شعار»ش، لغو و دگرگونی این «نظام» است، و اگر نه در همان نخستین گام، بلکه در دومین گام و به تجربه‌ی مستقیم در می‌یابد که رسیدن به اهدافش بدون «سازمان‌یابی» ممکن نیست. او از همان جایی آغاز می‌کند که ایستاده‌است. دانشجو، پرستار، معلم، کارگر (مولد و نامولد)، بازنشسته، بیکار، زن، دگرباش و غیره وقتی از خواست‌های بلاواسطه‌اش عزیمت کند، هم شعارش روشن است، هم - دست‌کم در دومین گام - کشف ضرورت سازمان‌یابی‌اش. زمانی که این مبارزه‌ی اجتماعی از خاستگاه و پایگاه بلافصل اجتماعی با موانع قدرت مواجه می‌شود، این مبارزه، ضرورتاً و بنا به ماهیت و پویای خود به مبارزه‌ی سیاسی مبدل می‌شود.» سازمان‌یابی، نیازی بود که برخی از معلمان آگاه‌تر از سال ۱۳۷۰ پیگیری‌شان شدند. معلمین جوان فعال در کانون‌های مستقل معلمان در دوره ۳ ساله پایان دهه ۵۰، در اواخر دهه ۷۰، معلمان با سابقه و مثل همه مردم دارای گرایش‌های اصلاح‌طلبانه بودند که تجربه زیسته سال‌های ۶۰-۵۷ خود را در نوزایش تشکیلات خود به کار گرفتند. معلمان قشری از کارگران هستند که نه با دست‌شان که با مغزشان کار می‌کنند و زودتر از سایر کارگران به ضرورت سازمان‌یابی پی‌بردند. آن‌ها به‌جای شعارهای کلی، به‌جای مرگ‌باد و زنده‌باد، از «خواست‌های بلاواسطه‌اش» که در آن مقطع، در اوج فشار اقتصادی پس از جنگ، خواسته افزایش قدرت خرید در قالب خواسته‌های صنفی بود، شروع کردند و در مباحث گروهی، در جمع‌های دوستانه و محفل‌های خانگی برای تحقق آن خواسته‌ها، ایجاد تشکیلات را ضرورتی ناگزیر یافتند. گرچه مطالبات صنفی معلمان به‌واسطه کاهش شدید قدرت خرید و افزایش نرخ استثمار در شکل اعتراضات فردی و خرد، پس از جنگ هشت

ساله در کلیه اقشار کارگری همواره وجود داشت، اما در نیمه دوم دهه ۷۰ به سبب شکاف منتج از رقابت سیاسی میان جناح‌های مختلف طبقه حاکم، به صورت اظهار نارضایی دسته‌جمعی، بروز یافت. در کارگران [به‌حاشیه‌رانده شده](#) زودتر در آغاز این دهه، در برخی دیرتر. این اعتراضات در معلمان، به شکل تلاش جمعی هدفمند برای افزایش حقوق بعد از جنبش به‌حاشیه‌رانندگان شهری و قبل از نبرد کارگران سقز در اول ماه مه ۸۳، اعتراضات کارگران مس خاتون‌آباد کرمان، کارگران هفت تپه و شرکت واحد، شروع شد. دلایل این پیش‌گامی در قشر معلمان روشن بود: تاثیر شگرف مسیری که صمد بهرنگی گشود، ارتباط روزمره آن‌ها با اندیشه و تحلیل، تجربه غنی دوره سازمان‌یابی اولیه ۱۳۶۰-۱۳۵۷ که هر سالش، دهها سال تجربه در انبان فرد می‌گذاشت و ارتباط روزمره با فرزندان پائین‌ترین اقشار کارگران به‌حاشیه‌رانده و معترض که به این جنبش نیرو می‌بخشید. جلسات، ابتدا به صورت [محفل دوستانه در منزل یکی از معلمان پیشرو](#) تشکیل می‌شد: «در این مقطع انتخابات اولیه و محدودی در بین کسانی که در این محافل بودند انجام شد و هیات‌های اولیه جهت تنظیم اساسنامه و فراهم نمودن سایر مقدمات جهت تشکیل کانون‌های صنفی تعیین شدند. همزمان ایجاد ارتباط با فرهنگیان و معلمان سایر شهرها و استان‌ها پیش روی ما قرار داشت که با توجه به گستردگی آموزش و پرورش کار ساده‌ای نبود. اما به هر صورت باید برای ایجاد این ارتباط برنامه‌ریزی و تلاش می‌کردیم. تاریخ ثبت اولین تشکل‌های صنفی فرهنگیان به سال ۱۳۷۷ برمی‌گردد. وقتی در سال ۱۳۷۹ کانون صنفی معلمان ایران به مرکزیت تهران مجوز فعالیت گرفت چندین تشکل استانی در ایران وجود داشت و همین تشکل‌ها بودند که هسته اصلی شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران را بنا نهادند. هم‌زمان در کنار تشکل‌های سیاسی حکومتی مانند انجمن اسلامی، معلمان متعلق به جناح خط امامی که مثلاً خود را «چپ» می‌نامیدند! و جامعه اسلامی معلمان در جناح مقابل، تشکل‌های سیاسی دیگری مانند سازمان معلمان شکل گرفتند.» اظهارات [پدر کانون صنفی معلمان](#)، استاد عباس معارفی، که چند بار دستگیر شده‌بود و اواخر سال ۱۳۹۸ فوت کرد، مکمل توضیحات بالاست. طبق اظهارات این فرهنگیان پیش‌کسوت، با بروز بیرونی جنگ گرگ‌ها در قدرت حاکم، مدیرکل وقت آموزش و پرورش شهر تهران که خود را اصلاح‌طلب می‌دانست، برای هم‌آوردی با انجمن اسلامی معلمان و جامعه اسلامی معلمان تعدادی از معلمان را دعوت کرد و از آن‌ها خواست که برای تشکیل انجمن صنفی معلمان با هم گفت‌وگو کنند. شرط مدیران دولتی این بود که در صورتی با تشکیل انجمن یا کانون موافقت می‌کنند که افراد شناخته‌شده و مورد اعتماد در نقاط کلیدی این تشکل مستقر شوند. آن‌ها با نوعی تشکل کنترل‌شده و هدایت‌شده موافق بودند، اما معلمان گچ به‌دست زیر بار نمی‌رفتند. آن‌ها ایجاد تشکل مستقل را فرصتی مغتنم برای تصفیه حساب با مدیران مستبد و وابسته به قدرت می‌دانستند. در این جلسات به تدریج دو گرایش شکل گرفت. یک گرایش، خواستار ایجاد تشکلی مستقل از معلمان بدون حضور مدیران و مسئولان بود. اصطلاح «معلم گچ به‌دست» نامی بود که این معلمان بر خود گذاشته و به آن افتخار می‌کردند. گرایش دوم خواستار حضور همه فرهنگیان اعم از اداری و آموزشی، و هم‌چنین مدیران اصلاح‌طلب و تشکل کنترل‌شده و

هدایت شده از بالا بود. دو جریان در دو سوی شکاف با طرح مطالبات خود به مرور از یکدیگر دور و دورتر شدند. از درون این جلسات، سه تشکل معلمی، دو تشکل وابسته به جناح‌های قدرت (اصلاح‌طلبان، اصول‌گرایان) و یک تشکل از معلمان گچ به‌دست بیرون آمد که مدعی استقلال از هر دو جناح بود. این ادعا بدون پیشینه نبود، در گذشته، به استثنای دوره ۳ ساله پایان دهه ۵۰، فعالیت‌های صنفی معلمان، زیر شاخه‌های افراد متنفذ، احزاب سیاسی و حاکمیت بود و فعالیت مستقل نداشتند. اگر فعالیتی هم بود، فراگیر نبود و خود را وامدار احزاب سیاسی و مسئولان دولتی می‌دانست یا با تکیه به ارتباطات آن‌ها ادامه حیات می‌داد، موقعیت اجتماعی محمد درخشش در راس «کلوپ مهرگان» نمونه بارز آن بود. [۸] تجربه نشان داد، ادعای کانون‌های صنفی در استقلال از قدرت بیراه نبوده‌است. این کانون‌ها مانند سندیکای هفت‌تپه و رانندگان شرکت واحد، قانون را به تشریفات اداری برای تشکیل مجامع عمومی علنی خود و جذب کارگران تبدیل کردند. آن‌ها برای دفاع از تشکیل مجامع و فراخوان تجمعات خیابانی، با زیرکی و با استناد به مواد ۲۶ و ۲۷ قانون اساسی رژیم، مشروعیت قدرت را مدام زیر سوال بردند. با چشم پوشی از حضور شخصیت حقیقی برخی فعالان کانون‌ها در انتخابات سال ۱۳۸۶، واقعیات مؤید آن بود که استقلال شخصیت حقوقی کانون‌ها از حاکمان و جناحین آن حفظ شد. این موضوع در کنار مقاومت شجاعانه فعالان صنفی کانون‌ها در این دو دهه، مهمترین دلیل جلب اعتماد معلمین به کانون‌های صنفی بود و هست. آن‌ها اعتماد معلمان را چنان جلب کرده‌اند که نام تشکل برای اکثریت معلمین، با نام کانون صنفی تداعی می‌شود.

در ورود به فرآیندسازمان‌یابی معلمان در دو دهه گذشته، به‌مدد اینترنت - خاطرات نقل شده در وبلاگ معلمین، گزارش‌های معلمین بازنشسته در برخی سایت‌ها و از سال ۱۳۹۵ تلگرام کانون‌ها و شورای هماهنگی - وارد پراتیک بدنه و راهبری این جنبش می‌شویم و گام به‌گام در روابط اجتماعی واقعی، در تجمعات، در شعارها، تحصن‌ها، نوشتار نقادانه معلمان و بیانیه‌ها نشان خواهیم داد که «قانون‌گرایی» در مذاکره با ارگان‌های قدرت حاکم، از جمله تلاش برای دریافت مجوز فعالیت (که به‌جز یکبار هرگز میسر نگردید) و تعهدات نوشتاری مؤسسين و هیئت مدیره کانون‌ها در اساسنامه‌ها، صرفنظر از باور اکثریت نمایندگان به رفرم، بیشتر استفاده ابزاری ناگزیر در راستای امکان و راهبری معلمان با هدف ایجاد تشکل مستقل آن‌ها بوده‌است. این ابزارها که امکانی اولیه برای فعالیت علنی به کارگران محصور در اختناق برای متشکل شدن در جایگاه اجتماعی خود می‌داد، انتزاعاتی سخت‌جان‌اند که عمری به درازای تکامل دولت در نظام سرمایه‌داری و کارکرد ایدئولوژی قانون در مفصل‌بندی جامعه دارند. فقط با تحکیم تشکل‌گرایی در مدارس و با نیروی مبارزه طبقاتی آرام آرام فرو می‌ریزند که با هر ریزش، کانون‌ها را یک گام به اراده و تصمیم آزاد پایه‌های خود نزدیک خواهد کرد. تجربه زیسته کانون‌های صنفی از آن رو اهمیتی وافر در جنبش کارگری دارد که با وجود کاستی‌هایش، با وجود اجتناب‌ناپذیر بودن گرایش‌های تحمیلی بوروکراتیک در مقاطع رکود فعالیت، با وجود عزیمت از ایدئولوژی «تساهل و تعامل» و گفتمان قانون، گرایشی

سازش کارانه در خدمت قدرت نبوده است، بلکه پروسه‌ای مستمر از تلاش کارگران برای تحمیل سازمان‌یابی مستقل به قدرت بود و هست. این پروسه در بستر مبارزه طبقاتی گسترش‌یابنده کارگران، به رادیکال شدن تدریجی - هر چند کند - معلمان و فعالان آن‌ها انجامیده است. این تشکل‌ها که نیاز تاریخیاً مشخص جنبش کارگری ایران در مقابل ایدئولوژی محوری قدرت حاکم بودند، ضمن تلاش برای استقلال از قدرت مسلط، از یک‌سو با آموزش و دفاع از حق تشکل‌یابی، از حق اعتراض، از آزادی بیان و «برابری بورژوایی» دفاع می‌کردند که در تقابل با سرکوب یا هویت قدرت حاکم قرار می‌گرفت و می‌گیرد. از سوی دیگر، این تشکل‌ها با سازماندهی اعتراض و اعتصاب برای تحقق خواسته‌های صنفی خود به مقابله با قدرت خرید کاهنده کارگران و کارکردهای ریاضت اقتصادی گسترش‌یابنده سرمایه پرداخته‌اند و نرخ استثمار کارگران یا پاشنه‌آشیل سرمایه‌داری را در عمل و حتی بدون نگرش و هدف سوسیالیستی، زیر ضرب برده‌اند. به همین جهت مسئله آن نیست که هدف بلافاصل این تشکل‌ها تغییر قدرت سیاسی نیست و فعلاً خواستار سهم بیشتر از توزیع ارزش اضافی خودشان هستند. مسئله آن نیست که این تشکل‌ها را سندیکا، کانون، سازمان، انجمن یا شبه سندیکا بنامیم، «مهم‌تر از آن، مسئله بر سر ظرفیت‌های ضدسرمایه‌دارانه و فراتر رونده‌ی آن‌هاست.» کارگران باید به دنبال این تشکل‌ها می‌رفتند تا به این‌جا برسند، که راه رفته و موقعیت امروز خود را بسنجند: چه بودند؟ چه هستند؟ و چه باید باشند؟ دیکته‌ی نانوشته غلط ندارد. آن‌ها دیکته تشکل‌یابی را با زندان و شکنجه و تحمل سختی‌های بسیار نوشته‌اند، البته کاستی هم بسیار دارند. اگر به علت بحران تاریخی تئوری مارکسیسم، نیروی چپ کنارشان نبود تا این کاستی‌ها، قصورها، ایدئولوژی‌های مانع سازمان‌یابی علنی و خرده‌گیری‌های فرصت‌طلبانه را مدام نقد کنند، معلمان آگاه - بازماندگان معلمین مبارز دهه ۶۰، دانشجویان معترض این دهه، دبیران و مدرسین فارغ‌التحصیل حاشیه‌کار و حاشیه‌زیست - خود ناقد خود شدند. کارگرانی با قلم و ذهن تحلیل‌گر که در جایگاه اجتماعی خود برای منافع خود مبارزه می‌کنند، می‌نویسند و پراتیک خود را نقد می‌کنند.

کانون‌های صنفی معلمان

معلمان که در محاصره‌ی «ایدئولوژی طبقه متوسط» خود را کارگر محسوب نمی‌کردند، برای ایجاد تشکل به قوانین وزارت کار متوسل نشدند، بلکه در سال ۱۳۷۸، به قانون تشکل‌های صنفی رجوع کردند. [۹] متعاقب انجام تشریفات اداری و صدور مجوز تاسیس کانون از طرف وزارت کشور، مقدمات دعوت معلمین جهت تشکیل مجمع عمومی مؤسس کانون مرکزی به نام کانون صنفی تهران (ایران) و با حق تشکیل نمایندگی در شهرستان‌هایی که کانون ندارند، شروع شد. مجمع عمومی مؤسس تهران در ۱۷ اسفند ۱۳۷۸ با حضور معلمان عضو و نماینده وزارت کشور در دبیرستان البرز تهران تشکیل شد و با شعار: «معلم گج به‌دست و هیات مدیره باید مانند اطاق شیشه‌ای شفاف باشد» اعضای هیات‌مدیره و بازرسان را انتخاب، و اساسنامه کانون در جلسه مجمع تصویب گردید. با ارائه این مصوبات به وزارت کشور یکسال بعد در آذر ۱۳۷۹ پروانه فعالیت کانون تهران

با مدت محدود ۳ ساله صادر گردید. و هنوز دهه ۷۰ به پایان نرسیده بود که متعاقباً و به درخواست معلمان شهرهای دیگر، فعالیت کانون‌های صنفی اصفهان، خراسان، شیراز، همدان به همین روال شروع شد. متعاقباً در گردهمایی ۱۶ اسفند ۱۳۸۱ چند کانون در منظره تهران، اساسنامه مصوب کانون تهران، به عنوان اساسنامه کلیه کانون‌ها در شهرستان‌ها تأیید شد. در این اساسنامه، عضویت در کانون محدود به معلمان رسمی بود که خود را «طبقه‌ی متوسط» محسوب می‌کردند، سایر معلمان - حق‌التدریسی‌ها، معلمان بخش خصوصی و معلمان پیمانی - که مشمول ضوابط کانون کار و کارمند دولت محسوب نمی‌شدند، از عضویت محروم شده بودند. طبق ماده ۲۴ اساسنامه هر گونه تغییر در مفاد اساسنامه و اعضای هیات‌مدیره در صورتی معتبر است که با تصویب کمیسیون ماده‌ی ۱۰ کانون فعالیت احزاب و جمعیت‌ها باشد. معلمان مانند سندیکای شرکت واحد یا هفت‌تپه مجبور به تمکین صوری از این تشریفات جهت دریافت اولین پروانه فعالیت خود بودند. پروانه صادره ۱۳۷۹ هم‌چنین اساسنامه فوق، اولین و آخرین اساسنامه و پروانه رسمی فعالیت کانون‌های صنفی است زیرا پس از اتمام مدت اعتبار پروانه فعالیت کانون‌ها در سال ۱۳۸۲، پروانه‌ی کار آن‌ها دیگر تمدید نشد. با انتشار فراخوان تجمع و تحصن و ورود معلمان به خیابان در نیمه اول دهه ۸۰ نیز، کانون‌ها غیرقانونی اعلام شدند و صدور مجوز تشکیل مجمع عمومی آن‌ها از ۱۳۸۴ الی ۱۳۹۵ متوقف شد. به‌طوریکه عملاً کانون‌ها، از نیمه دوم دهه ۸۰ به بعد، تشکیلاتی خارج از سپهر قانون بودند و نیمه‌فعال بودن آن‌ها در نیمه دوم دهه ۸۰، هم‌چنین فعال شدن مجدد آن‌ها در دهه ۹۰ تابع سپهر مبارزه طبقاتی شد. در سال ۱۳۹۵ نیز گرچه مجوز تشکیل مجامع عمومی برای ۱۶ کانون صادر و مجامع تشکیل شد. اما اساسنامه دوم که متأثر از گستردگی حضور معلمان در تجمعات سکوت، با تغییراتی تنظیم و حق عضویت به همه معلم‌ها داده بود، در هفت‌خوان مصوبات دولتی تصویب نشد. متعاقباً با توجه به خروج اصناف از کانون احزاب و تطویل تصویب قانون جایگزین، الزام تأیید اساسنامه دوم توسط قدرت حاکم، در سکوت کانون مرتبط، عملاً منتفی گردید. [۱۰]

اگر این تشکل‌ها، نه فقط در شروع مبارزات خود بلکه در تمامی این سال‌ها بر طبل قانون‌گرایی کوبیده و می‌کوبند، از یک‌سو بازتاب ایدئولوژی قانون‌گرایی و ایدئولوژی «طبقه متوسط» در خودآگاه قشری از کارگران است که در پذیرش نقش طبقاتی خود به عنوان کارگر، هنوز مردد هستند. از سوی دیگر، از آن روست که نه تنها امکان ایجاد و فعالیت تشکل‌ها پیشاپیش در تنظیم و تصویب قانون کار و آیین‌نامه‌های اجرایی آن کاملاً بسته شده است بلکه فراتر از آن، دید امنیتی به امر سازمان‌یابی کارگری که از دهه ۶۰ با اتهام معاند و محارب در این رژیم بنیان گذارده شد، چنان در تار و پود قدرت حاکم تنیده شده است که اصل در معاندبودن هر تشکل و گروه است، مگر خلاف آن ثابت شود. توسل به قانون‌گرایی، به نوعی، اعلام معاندنبودن، برای ادامه حیات تشکل‌ها بود. قانونیت تشکل در پیکری به نام اساسنامه چون مهر قدرت را بر خود داشت در دهه ۸۰ که هنوز کارگران در رعب از قدرت حاکم به تشکل‌گرایی، گرایش نشان نمی‌دادند، مفید بود، از آن رو که بر ترس کارگران غلبه و آن‌ها را جذب تشکل‌ها می‌کرد. اما با کاهش ترس کارگران، با ریزش رعب هیولای سرکوب، مبارزات گسترش

یافت و هر بار تشکل‌ها به تبعیت از شرایط جدید جنبش و زاینده‌گی پراتیک، و بدون توجه به الزامات قانون، مجبور شدند، ماده و تبصره‌ای از اساسنامه را کتباً و یا در عمل تغییر دهند. به‌طوریکه معلمان عزیز ما در ۲۰ سال گذشته، در مواجهه مستمر با تکرار انتزاع رسمیت و ممنوعیت تشکل‌گرایی، کارکرد ایدئولوژی قانونیت تشکل در ممانعت از تشکل واقعی را مستمر تجربه کردند، تا به مرحله‌ای رسیدند که قانون را، خودشان در خیابان مجازی نوشتند. در تداوم گسترش جنبش و بر بستر شبکه‌های افقی اینترنت، زمانی که مبارزه طبقاتی به روال تجارب تاریخی به چنان فرازی برسد که تشریفات و مدت عزل و انتخاب هیئت‌مدیره در پراتیک خودزاینده‌ی خودگستر، به مانع فعالیت تبدیل گردد، این تشکل‌ها مجبور خواهند شد، پوسته سندیکایی خود را دور بیاندازند و اساسنامه جدید خود را در مجمع عمومی آزاد معلمان بنویسند. چنان که لوکاچ می‌گوید: «شکل خاصی از سازمان که در شرایط معینی برای هدف خاصی مفید است در صورت تغییر شرایط مبارزه، می‌تواند به یک مانع تبدیل گردد.» [۱۱] اگر بنا بود معلمان در برابر اتهام معاندبودن، از توسل به قانون برای حفاظت از تشکل‌ها، اجتناب می‌کردند، باید میدان عمل برای اتحاد را ترک نموده یا به‌همان انجمن‌های اسلامی و خانه کارگر قناعت می‌کردند و یا به امید تغییر نظام بر مسیر کناره‌گیری مطلق در آن سال‌ها پای می‌گذارند. در هر دو صورت، سازمان‌یابی معلمان در مسیر پیش‌رونده امروز قرار نمی‌گرفت.

شورای هماهنگی کانون‌های صنفی فرهنگیان

پنج تشکل صنفی در چند شهر در ۱۷ اسفند ۱۳۸۰ طی اولین نشست در شیراز، تشکلی به نام اتحادیه صنفی سراسری فرهنگیان ایران با هدف هماهنگی و پیگیری تصمیمات تشکل‌های صنفی استان‌ها و شهرستان‌های مختلف پایه‌گذاری کردند. در این گردهمایی مقرر شد: «اعضای هیئت‌مدیره و دبیرخانه مرکزی تشکل‌های صنفی حق گرفتن هیچ‌گونه سمت و مقام دولتی را نداشته باشند و هر زمان مشخص گردد، یکی از اعضای هیئت‌مدیره‌ی تشکل‌ها، دارای سمت دولتی است از هیئت‌مدیره اخراج گردد.» این تصمیم به این جهت گرفته شد که قدرت نقد و نظارت تشکل‌ها، ضعیف نگردد و حضور افراد سودجویی که قصد گرفتن مقامات بالا در آموزش و پرورش را دارند، نتوانند تشکل‌های صنفی را پلکان ترقی خود قرار دهند. همچنین مقرر شد، هر شماره بیانیه‌ی گردهمایی تشکل‌های صنفی معلمان در هفته‌نامه‌ای به نام «قلم معلم» جهت اطلاع عموم درج گردد. این هفته‌نامه در پایان سال ۱۳۸۲ به مدت ۹۲۰ روز توقیف شد. شورای هماهنگی در ماده یک اساسنامه شورای هماهنگی، مصوب ۱۳۸۴ عیناً مانند کانون‌های صنفی بر غیرسیاسی بودن خود تصریح کرده‌بود و در ماده ۲ اساسنامه، جهت محدودکردن بوروکراسی مقرر کرده‌بود، دبیرخانه شورا غیرمتمرکز بوده و به صورت ادواری هر بار یکی از کانون‌ها، جلسه شورا را هماهنگ و مقدمات تشکیل شورا را فراهم کند. به‌طوریکه هر سال یکی از کانون‌ها، دبیرخانه تشکل‌های صنفی باشد. ضمناً برای شورا کمیته‌هایی تعیین شد: کمیته‌هایی مربوط به قطعنامه، اصلاح اساسنامه، تهیه آئین‌نامه اجرایی جلسات و فعال‌ترین آن‌ها کمیته بیانیه، که هر یک از تشکل‌های صنفی، نماینده‌ای در آن دارند. قرار شد برای صندوق حق عضویت اعضا هم برنامه‌ریزی و اعلام

شود. در دومین جلسه، اردیبهشت ۱۳۸۱، کانون صنفی اصفهان، میزبان شورای هماهنگی با حضور ۱۰ تشکل از جمله «سازمان معلمان تهران»، «خانه معلمان تهران» و انجمن صنفی فرهنگیان خراسان ۷ کانون شد. در این جلسه علاوه بر خواسته‌های صنفی، اقتصادی، دو خواسته برای حمایت اعضای کانون‌ها در برابر فضای امنیتی، تصویب شد. مهم‌ترین این خواسته‌ها، که گسترش کانون‌ها را تضمین می‌کرد عبارت بود از «اعتراض متحد کانون‌ها به هر گونه فشار و محدودیت علیه فعالیت کانون‌ها، و در صورتی که برای هر یک از اعضای کانون‌ها مشکلی خارج از چهارچوب قانون پیش آید، کلیه تشکل‌ها موظفند به صورت متحد و یک‌پارچه واکنش لازم را نشان دهند.» در ۱۶ اسفند ۱۳۸۱ در چهارمین گردهمایی کانون‌ها در تهران، که با حضور ۱۱ تشکل برگزار گردید، ماهیت تجمع تشکل‌ها را اتحادیه صنفی سراسری فرهنگیان، و نام آن «شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان» مصوب شد. و اساسنامه شورا نیز تصویب گردید. شعار مرکزی این جلسه «نه چپیم، نه راستیم، معلمیم، معلم» بود. این همان شعاری است که در اعتراضات بهمن ۱۳۸۰ به کرات دیده شده بود. در این جلسه، اساسنامه تشکل‌ها مورد تصویب قرار گرفت که در ماده‌ای از آن آمده بود عضویت در تشکل‌های صنفی معلمان فقط با مجوز صنفی قابل پذیرش است. بر اساس این ماده، عذر سه تشکل فرهنگیان که مجوز سیاسی داشتند و از نظر معلمین وابسته به جناحین در قدرت بودند - خانه معلمان، سازمان معلمان، کانون همبستگی فرهنگیان و مدرسان - از حضور در شورای هماهنگی خواسته شد. این شورای هیچ‌گاه پروانه فعالیت نگرفت. مجمع عمومی آن شامل نمایندگان تشکل‌ها بود و به‌جای هیئت‌مدیره، تا سال ۱۳۹۶ شورای مرکزی داشت. در تاریخ ۹ و ۱۰ شهریور سال ۱۳۸۵ در جلسه سالیانه آن، ۹ کانون - اصفهان، اردبیل، تهران، کرمانشاه، رشت، شیراز، مشهد، یزد، همدان، - به عنوان اعضای شورای مرکزی انتخاب، و بازرسان کانون تهران به عنوان بازرسان شورای مرکزی انتخاب شدند. اعضای انتخاب‌شده شورای مرکزی تا سال ۹۶ ثابت بودند، تحت فشار امنیتی، شورای هماهنگی نتوانست مجمع عمومی برای انتخابات مجدد تشکیل دهد. طبق اساسنامه شورا، تا زمانی که مجمع عمومی شورای هماهنگی برگزار نشود. اعضای کنونی در همان سمت باقی می‌مانند.

در جلسه شهریور ۱۳۸۵ جلسه مقرر شد، شورای مرکزی ضمن پای‌بندی به اساسنامه و آیین‌نامه اجرایی تشکل‌های صنفی فرهنگیان کشور، در تمام کارهای اجرایی و تصمیم‌گیری تشکل‌ها وارد شود به‌جز تعلیق و باطل کردن بیانیه تشکل‌ها که مشروط به گردهمایی کلیه تشکل‌های صنفی عضو سراسر کشور شده بود. از دیگر تصمیمات این جلسه، عدم دخالت تشکل‌های صنفی در رفتار سیاسی و قدرت سیاسی از جمله نامزدی برای انتخابات شورای شهر، مجلس و ریاست جمهوری بود. تا پایان سال ۱۳۸۶، بیانیه‌های شورای هماهنگی توسط کلیه کانون‌ها امضا می‌شد، اما از ۳۰ فروردین ۱۳۸۷، امضای بیانیه‌ها به شورای مرکزی محول شد. نشست‌های سالیانه شورای هماهنگی نیز در دو مقطع مرداد یا شهریور (قبل از روز جهانی معلم در مهر) و اسفند (قبل از روز معلم در اردیبهشت) تعیین شد. این شورا هر سال به‌جز در برخی سال‌های رعب و سکون (۱۳۸۶-۱۳۹۳)، ۱۲ اردیبهشت روز ملی معلم و ۱۳ مهر ماه برابر ۵ اکتبر روز جهانی معلم، بیانیه داده‌است. از سال ۱۳۸۲

تا ۱۳۸۵، سپس از سال ۱۳۹۶ به بعد نیز، فراخوان تجمعات، تحصن و اعتراضات متعددی توسط این شورا داده شده است که چندین مورد با استقبال سراسری گسترده مواجه شد. شورای هماهنگی طبق مصوبات داخلی خود قرار بود هر ماه یا دو ماه یک بار، در یکی از کانون‌ها تشکیل جلسه بدهد. این جلسات در سال‌های ۱۳۸۱ الی ۱۳۸۵ منظم برقرار می‌شد. در پایان سال ۱۳۸۵، بعد از اخطار دولت و ممنوعیت فعالیت تشکل‌ها، احضار و دستگیری مدیران کانون‌ها و اولتیماتوم وزارت اطلاعات به کانون‌ها مبنی بر غیر قانونی بودن فعالیت آن‌ها، نشست‌های شورای هماهنگی محدود و از ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ تقریباً متوقف شد پس از ۱۳۹۲ سه بیانیه داده شد و مجدداً تا ۱۳۹۶ فعالیتی دیده نشد. در این دوره که از ۱۳۸۶ الی ۱۳۹۶ به درازا کشید، برخی معلم‌های فعال در هیئت‌مدیره کانون‌ها عقب نشستند و علی‌رغم فضای امنیتی شدید، تابع عقب‌نشینی کامل دوران رکود نشدند، چندان که مصاحبه کردند، نقد کردند و یا برخی کانون‌ها حتی جلسه تشکیل دادند و با دادن بیانیه اعلام حضور و فعالیت کردند. ایستادگی آن‌ها به فعال شدن تدریجی کانون‌ها در ۱۳۹۳ انجامید، با فعال شدن کانون‌ها، شورای هماهنگی آن‌ها نیز مجدداً و کمابیش فعال شد. تا این‌که در سال ۱۳۹۶ به مدد دنیای مجازی کاملاً فعال شد.

تاریخچه خلاصه فعالیت شورای هماهنگی از زمان تاسیس تا ۱۳۹۶ در تلگرام یکی از موسسین بر همین منوال ذکر شده است.

از دغدغه‌های همیشگی فعالان صنفی بازداشت‌شده مسئله اقتصادی خانواده بوده است. ممکن است اخراج شوند یا حقوق آن‌ها قطع شود و خانواده آن‌ها با مشکل اقتصادی روبروی شود. از سال ۸۶ که تعداد زیادی از معلمان دستگیر شدند. مدیران تشکل‌ها و برخی اعضاء به‌طور غیرسیستماتیک و فردی از محل درآمد ماهانه خود به خانواده دستگیرشدگان کمک می‌کردند. اما در نیمه اول دهه ۹۰ این کمک‌ها به خانواده زندانیان، به‌گونه‌ای سازمان‌یافته انجام شد. دو شماره حساب در تهران و همدان افتتاح و وجوه واریز شده به این حساب‌ها به‌طور مرتب و صرفاً به خانواده‌های زندانیان و معلمان آسیب‌دیده از سیاست‌های سرکوب اختصاص یافت. به هر خانواده برابر حقوق هر زندانی کمک مالی می‌شد. این منبع مالی، از تاثیر فشار مالی حاکمیت بر فعالان تا حدودی کاست و دغدغه آن‌ها در مورد معیشت خانواده را کاهش داد. همین امر ایستادگی آن‌ها در زندان را تداوم بخشید. وزارت اطلاعات دستور داده بود که حقوق معلمان بازداشت‌شده قطع گردد تا خانواده زندانیان، تحت فشار مالی قرار گیرند و به تبع این فشار، معلمان زندانی دست از مقاومت بردارند. شورای هماهنگی با تصمیمات مناسب این ابزار فشار را خنثی کرد. اما، و نکته جالب آن است که مخارج تمام جلسات شورا، حتی ایاب و ذهاب نمایندگان از شهرستان‌های متعدد به محل نشست‌ها، از شروع کار شورا، با هزینه شخصی خود نمایندگان و حقوق معلمی تأمین می‌شد. این شورا که سراسری است، حکم اتحادیه را برای اکثریت معلمان دارد و در «مجامع بین‌المللی» مربوط به معلمان به عنوان اتحادیه تشکل‌های معلمان ایران ثبت شده است. منظور از شورا یا شورای هماهنگی که منبعاً در این نوشتار اختصاراً به جای شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان استفاده می‌شود، همان اتحادیه سراسری تشکل‌های صنفی شهر و استان معلمان است که محدود به کانون‌های

صنفي نمی‌گردد. شورای هماهنگی از سال ۱۳۸۹ و پس از تلاش‌های بسیاری، عضو آموزش بین‌الملل (E) شد. برخی از مدیران کانون‌ها که معلم را از کارگر منفک و جزء طبقه «متوسط» محسوب و خود را صنف می‌دانند از این‌که در مجامع بین‌المللی‌ای عضو باشند که کانون‌ها را به‌عنوان سندیکا ثبت می‌کنند، راضی نبودند. نماینده شورای هماهنگی در مجامع بین‌المللی از ابتدا تا ۱۳۹۶، بازرس قدیمی شورای هماهنگی و از اعضای موسس کانون تهران بود.

اعتراضات کارگری نیمه اول دهه ۸۰ در حال نزج و ورود به خیابان بود که شورای هماهنگی اولین بیانیه خود را در تاریخ ۱۷/۱۲/۸۰ صادر و در بند ۳ آن نوشت: «تمام تشکلهای حاضر بر صنفی‌بودن و پرهیز از سیاست‌زدگی متفق‌القول هستند.» پراتیک بلافاصله این ادعا را وارد آزمونی سخت و پرهزینه کرد و نشان داد حتی اگر جبهه کار، اظهارنامه دوری از سیاست بدهد، سیاست نمی‌تواند تلاش جبهه کار برای سازمان‌یافتن را آزاد بگذارد. تا زمانی که نمایندگان معلمان برای گسترش کانون‌ها، با دولت رایزنی و زیر پوست آرامش قبل از طوفان، برای جذب معلمان - ظاهراً در کنترل دولت - تلاش می‌نمودند، از آسیب قدرت نیز در امان ماندند. اما زمانی که به تدریج جان گرفتند و در تبعث از گسترش مبارزه طبقاتی معلمان، فراخوان تحصن و تجمع دادند، نظام سلطه، مدارا را در کوزه سازمان اطلاعات گذاشت و با شدت در مقابل‌شان ایستاد. به طوریکه، در پایان نیمه اول دهه ۸۰، ممنوعیت فعالیت کانون‌ها، انتزاع غیرسیاسی‌بودن راه، در همان شروع حرکت به‌گِل نشاند. بیانیه‌ها، و فراخوان‌های شورای هماهنگ‌کننده کانون‌ها و اعتراضات معلمان نشان خواهد داد، چگونه، با گسترش مبارزه طبقاتی، الزامات قانونی مندرج در اساسنامه‌ها، منجمله غیر سیاسی‌بودن تشکل صنفی، مدام فرو می‌ریزد.

نیمه اول دهه ۸۰، معلمان گچ به‌دست آمده‌ی ورود به خیابان می‌شوند

«زندگی اجتماعی اساساً - یا به‌لحاظ گوهری - پراتیکی است. همه‌ی رازواری‌ها - یا معماها - یی که تئوری را به‌عرفان می‌کشاند، حل عقلایی خویش را در پراتیک انسانی و در درک این پراتیک می‌یابند.»
(تر هشتم) [۱۲]

«درست است که باید جهانی مادی وجود داشته‌باشد تا بتواند موجودی که ما آن را انسان می‌نامیم در آن پدید آورد. ولی، نقطه عزیمت ما در توضیح این موجود و ویژگی‌هایش - از جمله ویژگی اندیشمند و اراده‌مند بودنش - و در اثبات عینیت و ضرورت آن جهان، باید پراتیک‌های اجتماعی انسان باشد.» [۱۳] در این بخش در ورود به پراتیک‌های اجتماعی معلمان در دهه ۸۰ و مواجهه مستقیم با ابزار مبارزه طبقاتی آن‌ها - بیانیه‌ها، فراخوان‌ها، مذاکرات با دولتیان، تجمع و تحصن - هدف آن است، با کردار و اندیشه معلمان در مقابل نظام سلطه، در جزئیات آشنا شویم. دهه‌ای که دنیای مجازی هنوز، در ایران گسترش نیافته بود و هستی تشکلهای کارگری در قالب کانون صنفی یا شورای هماهنگی معلمان، به‌علت جو اختناق، بروز بیرونی چندانی نداشت. علاوه

براختناق، در ایدئولوژی تعریف کارگر بین چپ، فعالان سیاسی و فعالان صنفی این تشکل‌ها که معلمان با تجربه‌ای هم بودند، متاسفانه معلم خارج از جنبش کارگری قرار می‌گرفت و تلاش ارزشمند سازمان‌یابی معلمان، همانند سندیکاهای کارگری هفت‌تپه یا رانندگان شرکت واحد، مورد توجه قرار نمی‌گرفت. در این مقطع تشکل معلمان، صنفی محسوب می‌شد و تشکل کارگران، سندیکایی و فعالیت یکسان هر دو قشر کارگران با ساطور ایدئولوژی «طبقه متوسط» در دنیای آکادمیک، رسانه‌ها و فضای تبلیغی چپ سنتی، سلاخی می‌شد. چندان که در اخبار کارگری و سایت‌های فیلترشده نیروی چپ، خبر در مورد مبارزه طبقاتی این بخش از کارگران محدود بود. [۱۴] معلمان عزیز ما در نیمه اول دهه ۸۰، در فرا رفتن از «فردیت، استقلال رأی و کنش فردی» و ورود به حوزه سازمان‌یابی، دومین قشر از کارگران، پس از شکل‌گیری شورای کارگران نفت تهران در ۱۳۶۹ و اعتراض آنان در تابستان ۱۳۷۵ [۱۵] بودند. اما در عین حال، در نیمه دوم همین دهه، دریافت «غیرافراطی، میانه‌روانه، اصلاح‌طلبانه و هنجارمند» (۱۶) مؤسسين و فعالان صنفی مسن‌تر دهه ۸۰ که «متوسط» بودن معلمان رسمی دولت، در آن‌ها درونی شده بود، مرعوب اختناق و زنجیری بر مبارزات معلمان شد. مقالات مستمر برخی از مؤسسینی که از فعالیت کنار کشیدند، نماد کامل تاثیر ویرانگر ایدئولوژی «طبقه متوسط» در کارگران است. آن‌ها هنوز اصرار دارند: «راه درست، بازگشت فعالان صنفی به مدرسه و پی‌گیری مطالبات واقعی صنفی همگام با معلمان در فضای مدرسه و در چارچوب قانون و مقررات است.»!!

دهه ۷۰ در حال اتمام بود که بحث و محفل و هم‌اندیشی معلمان با سابقه در خصوص ایجاد تشکل، در نهاد ایدئولوژیک قانون و با رسمیت یافتن روی کاغذ، به نشست نمایندگان کار و نماینده قدرت در اولین مجمع عمومی معلمان در سال ۱۳۷۹ منجر شد. نمایندگان گرگ‌ها با حضور در مجمع عمومی معلمان، چشم در چشم نمایندگان کار دوخته بودند، تا مدام یادآوری کنند این جلسات تا زمانی باقیست که مدارا کنید، وارد خیابان نشوید، اعضای خود را هم از خیابان برحذر دارید! هشدار می‌دهم که نمایندگان می‌فهمیدند. ۲۰ سال قبل، هنوز توان ضدسرمایه‌دارانه این‌چنین سایه خود را در ایران نگسترانده بود، کانون‌ها هنوز چشم به بالا داشتند، هنوز دوران اولیه سازمان‌یابی یا نوزایش خود را طی نکرده بودند، هنوز اعضای کافی نداشتند، هنوز با گستره معلمان وارد تعامل نشده بودند و هنوز پیگیر تشریفات موجودیت انتزاعی خود روی کاغذ بودند که، خارج از خواست یا ناخواست آن‌ها، معلمان از جایگاه و منظر اجتماعی کنش‌گر، از فشار گرسنگی، از تحقیر و خشم به‌ناگزیر آماده ورود به خیابان شدند. برای معترصین، نقطه آغاز «پرسشی نظری نبود» این هم مهم نبود که هنوز سازمان دارند یا نه؟ معلم گچ به‌دست ما که حیثیت و شأن جایگاه اجتماعی‌اش در این نظام لگدمال شده بود، دیگر قادر نبود بدون کار دوم، نان فرزندانش را تامین کند. او که هر روز شاهد مشکلات کارگران شهر و روستا در چهره نزار و دردکشیده دانش‌آموزش بود، دیگر تحملش به پایان رسیده بود، هنوز دوران جنینی سازمان‌یابی را پشت سر نگذارده بود که به روال تجربه گذشته، خیابان را برای فریاد علیه کاهش قدرت خرید خود برگزید.

جنبش معلمان در نیمه اول دهه ۸۰، سه فراز بسیار مهم را گذراند. ۱- در سال ۱۳۸۰ که نوزایش کانون‌ها، در مراحل ابتدایی خود بود و معلمان محدودی، آن را می‌شناختند. در این دوره اعتراضات بدون سازمان بودند و تشکیلات وابسته به قدرت سعی در استفاده از آن‌ها داشتند. ۲- در سال‌های ۸۲ - ۱۳۸۱ که کانون‌ها وارد صحنه مبارزه معلمان شده بودند و فراخوان آن‌ها پاسخ مثبت بخشی از معلمان را به همراه داشت. اوج این دوره تحصن دو هفته‌ای معلمان در اسفند ۱۳۸۲ بود که تا ۱۵ فروردین ۸۳، بیش از ۴۰۰ مدرسه را تعطیل کرد ۳- در ۱۳۸۵ در دوران فرمانفرمایی اصول‌گرایان بر کشور که کانون‌ها وارد حوزه بسیج سراسری معلمان شدند. اوج این دوره تجمعات چندین هزار نفری معلمان در نیمه دوم اسفند بود. در هر سه دوره، همواره مشکلات معیشتی، شغلی و دستمزد یا بُعد اقتصادی، ریشه اصلی حرکت معلمان بود. در این مقاطع زمانی، با تجمع و تحصن، از ۵۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ معلم وارد نبرد طبقاتی شدند و قدرت را چنان مستاصل کردند که گاردهای مخصوص با باتوم و مینی‌بوس به مصاف آن‌ها فرستاده شد. این سالها، دوران اول نوزایی تشکل‌های آن‌ها بود و در شرایطی چنان سخت سپری شد که هر روز، سال‌ها تجربه و آزمون و خطا به دنبال داشت و نه چند سال، که چند دهه آن‌ها را به جلو راند و موجب تجربه‌ای غنی برای معلمان و نیز تجربه با ارزشی برای سازمان‌یابی کارگران شد. در این نیمه، هم‌چنانکه در مقدمه گفته شد دو پارامتر بُعد اقتصادی و قانون‌گرایی در تشکیلات معلمان محوری بود.

اعتراضات زنجیره‌ای فرهنگیان، شعله‌های جنبشی بدون سازمان ۱۳۸۰

تا سال ۱۳۸۰ مبارزات معلمان مثل همه کارگران خود را تنها در پدیده‌های منفرد و پراکنده آشکار می‌کرد. بخش اعظم سال‌های پس از جنگ اعتراضات معلمان، فردی بود. سکوت وفادارانه آن‌ها که تابع ایدئولوژی «میهنی، اسلامی» بود، با گذر از دهه شصت و عدم برآورد توقعات و انتظارات پایان جنگ، پیشاپیش شکسته شده بود، اما نه ناگهانی. مسیر گذار معلمان از سکوت دهه شصت به اعتراض دسته‌جمعی در آستانه دهه هشتاد، از توقعات پس از جنگ شروع شد و با بیان مطالبات اقتصادی فردی کارگران و بروز خشم در گردهمایی محلی و خانوادگی تا واکنش اقتصادی به نارضایتی شغلی گسترش یافت. پیشینه مبارزات دهه ۸۰ معلمان، به آغاز دهه ۷۰ هم برمی‌گردد، در شورش‌های به‌حاشیه‌رانده شده‌گان یا کارگران فاقد امتیاز حوزه غیر رسمی کار، آن‌ها که نگارنده، [انسان آبان](#)، نامیده‌است، نوجوانانی شرکت داشتند که بعد از دانشگاه، گرچه معلم رسمی آموزش و پرورش و وارد حوزه رسمی کار شده بودند، اما بسیاری از آن‌ها همچنان حاشیه‌نشین مانده بودند یا در همان حاشیه‌ها تدریس می‌کردند و می‌کنند. شهرک‌هایی مانند شهریار و اسلامشهر که امروز به مدد فعالان صنفی قشر معلمان در صدر اخبار می‌نشینند، در دهه ۷۰ در راس حاشیه‌های معترض شهر تهران بودند. زمانی که در آغاز دهه ۸۰، اعتراضات کارگران حوزه رسمی کار، شروع شد. عمده اخبار و گزارش‌ها، تبلور این خیزش را در سندیکای شرکت واحد، سندیکای هفت تپه، کارگران معادن و پتروشیمی و عموماً کارگران کارخانجات بیان می‌کردند و همچنان که گفتیم، در گزارشات اعتراضات آغازین کارگری، جای معلمان و نیز کارگران به حاشیه‌رانده خالی بود. حال آن‌که در این سال پس از دو دهه تحمل حقارت، فشار اقتصادی و سکوت، زنجیره

بی‌سابقه‌ای از تجمع‌های اعتراض‌آمیز معلمان فوران کرد که بسیاری از آن‌ها در حاشیه شهرها درس می‌دادند و موج شورش‌های دهه ۷۰ را تجربه کرده بودند، یا حداقل به‌واسطه دانش‌آموزان خود، آن شورش‌ها را می‌شناختند. این تجمعات با این پیشینه، در همان آغاز به شکلی توده‌وار و هدایت‌ناپذیر درآمد. زمزمه‌های اعتراضی سال‌های گذشته و درد مشترک ۱۲ ساعت کار روزانه (دو کار در روز) در اکثریت معلمان، بالاخره تبدیل به فریاد شده‌بود، شکاف سیاسی بین گرگ‌ها، شکاف باریکی برای اعتراض کارگران ایجاد کرده‌بود. استفاده مناسب از این شکاف برای سازمان‌یابی، به هوشیاری کارگران آگاه‌تر و فعالیت هدفمند فعالان سیاسی این طبقه وابسته بود. معلمان، زنان همان‌گونه که در مقاله «[رهایی زنان، معیار رهایی همگان](#)» تشریح شد، دانشجویان، رانندگان شرکت واحد، کارگران هفت‌تپه از پیشقراولان طبقه کارگر برای ورود به تشکلیابی در نیمه اول این دهه ۸۰ بودند. محک توانایی این تشکلی‌ها در آن بود که ظرفیت حداکثری برای اعمال فشار دسته‌جمعی کارگران به قدرت مسلط را به سطح بیاورند، به‌طوری که مطالبات آن‌ها در اقدامی دسته‌جمعی و برنامه‌ریزی شده نمود یابد.

در سال ۱۳۸۰ هنوز کانون‌های صنفی در حال تلاش برای عضوگیری، و چندان فعال و برنامه‌ریز نبودند. اکثریت معلمان، دو تشکل نزدیک به قدرت (خانه معلمان وابسته به اصول‌گرایان و سازمان معلمان وابسته به اصلاح‌طلبان) را می‌شناختند. لذا اعتراضات معلمان در دی ماه سال ۱۳۸۰، ابتدا به‌ساکن با پیشگامی برخی از این تشکلی‌های وابسته به قدرت شکل گرفت. اما این تشکلی‌ها، نتوانستند تجمعات را کنترل کنند. تجمعی که با فراخوان معلمین اصول‌گرا شکل گرفت، به‌صورت راهپیمایی در مسیر نماز جمعه برنامه‌ریزی شده‌بود، در تجمع دوم، دعوت‌کنندگان اصلاح‌طلب برآن بودند از بالا، با تکیه بر قانون و چانه‌زنی با مقامات، فشار معلمان را وسیله کسب امتیاز قرار دهند. اعتراض‌کنندگان، سه‌هزار معلم خشمگین، در خیابان حافظ تهران، راه خودشان را می‌رفتند، نمی‌خواستند منتظر این چانه‌زنی‌ها بمانند، از وعده و وعیدها خسته و جهت بهبود امور معیشتی خود مثل سایر کارگران در آن دهه، خواهان عمل بودند. به محض شروع سخنرانی‌ها، عده‌ای از معلمان با بلندکردن پلاکاردهایی شروع به سردادن شعارهای خارج از تریبون برنامه‌ریزان حکومتی کردند: «معلم نان ندارد»، «حقوق‌ها اضافه نشه - کلاس‌ها تعطیل می‌شه»، «اعتصاب - اعتصاب»، «وزیر بی‌کفایت - استعفا». فضا متشنج بود، جمعیت بنا نداشت به حرف کسی گوش کند. مطالبات آن‌ها که به خیابان آمده‌بودند، در چارچوب برنامه سخنرانان دولتی نمی‌گنجید. بخشی از معلمان در مقابل ساختمان وزارتخانه تجمع کرده، خواستار استعفای وزیر آموزش و پرورش شدند. خواسته‌ای که در تضاد با ماهیت اصلاح‌طلبان گردآمده در تشکل صنفی، سیاسی سازمان معلمان بود. هنوز چند ماه از عمر دولت «گفتمان قانون» در دور دوم آن نگذشته‌بود که نارضایتی از بازی «اصلاحات» وارد خیابان شده‌بود و خود را در تقابل بین شعارهای سازمان دعوت‌کننده و معلمان گجج به‌دست، آشکارا نشان می‌داد. یک هفته بعد، دوم بهمن ۱۳۸۰ اجتماع بزرگتری در برابر مجلس برگزار شد. تعداد حاضران را بین ۸ تا ۱۰ هزار نفر برآورد کرده‌اند. پس از جنگ و تا آن مقطع، هیچ‌یک از

اعتراضات و تجمعات کارگران شهری - و نه حاشیه‌ای - جمعیتی در این حد را به خیابان نیاورده بود. این بار هیچ سازمانی مسئولیت این تجمع را برعهده نگرفت. به نظر خودانگیخته می‌رسید، اما اظهارات برخی معلمان بازنشسته نشان می‌داد، مؤسسين کانون‌های صنفی در راهپیمایی قبل، آن را تدارک و همان زمان اطلاع‌رسانی کرده بودند. در این تجمع، هرکس شعاری می‌داد و چند نفر تکرار می‌کردند. معلمان در پاسخ خبرنگاران دولتی ادعا می‌کردند: «ما نه چپ هستیم و نه راست، معلمیم، معلم» و تجمع ما کاملاً خودجوش است. این شعار اتفاقاً بعداً در بیانیه شماره دوم شورای هماهنگی دیده شد. در این تجمع که به راهپیمایی منجر شد، شعار «معلمان ایران، شنبه به سوی تهران»، آن‌ها را ۴ روز بعد به مقابل مجلس و دفتر رئیس‌جمهور! فرا می‌خواند. آخرین تجمع که در تظاهرات دوم بهمن برای شنبه ۶ بهمن در میدان پاستور مقابل این دفتر هماهنگ شده بود، برگزار نشد و افراد پیش از رسیدن به میدان، توسط نیروهای انتظامی، ضرب و شتم و پراکنده شدند. بیش از ۴۰ نفر از معلمان دستگیر و ۱۰ نفر از مدیران و فعالان کانون به دادرسی احضار شدند. تا آن روز نیروی انتظامی با معلمان برخورد نکرده بود و سرکوب در میدان پاستور اولین برخورد بود که معلمان انتظار آن را نداشتند. دولت اصلاحات، وقتی معلمان مستقل از جناح‌های قدرت به خیابان آمدند، چهره خشن خود را نشان داده بود، اعتراض در خیابان تا جایی پذیرفته می‌شد که تحت شعارهای اصلاحات، مشروعیت دولت را به نمایش بگذارد. آن‌ها که به جای مدنیت، با شعار اقتصادی «ما را کنند نصیحت - خود در رفاه و نعمت»، گرسنگی را در خیابان فریاد می‌زدند جواب‌شان سرکوب بود. اطلاعات نگارنده جهت بررسی جنبش معلمان در سال ۱۳۸۰ محدود است. در آن مقطع، هنوز اینترنت عمومی نشده بود، لذا علی‌رغم جستجوی کافی، از خواسته‌های دقیق فراخوان دی‌ماه تشکل‌های اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان و متعاقباً از خواسته کانون‌ها در اعتراضات بهمن، اطلاعات کاملی به دست نیامد. در گزارش معلم بازنشسته‌ای آمده است: زمستان سال ۷۹ هنگامی که لایحه بودجه سال ۱۳۸۰ در مجلس بررسی می‌شد یکی از مقامات گفته بود: فوق‌العاده شغل کارمندان دولت به‌جز معلمان به میزان ۲۰ درصد افزایش می‌یابد. روزنامه جام جم این خبر را تیترو صفحه اول خود کرد. این خبر که در مدارس پیچید بازتاب آن خشم و عصبانیت معلمان بود. این خاطرات در وبلاگ یک معلم بازنشسته مؤید آن است که حقوق هماهنگ با سایر کارمندان دولت و رفع تبعیض، اصلی‌ترین خواسته معلمان بود. انتظار می‌رود، معلمان عزیزی که در آن تجمعات حضور داشتند ما را کمک کنند تا آرشیو جنبش معلمان در سال ۸۰ با همیاری آن‌ها تکمیل گردد.

۱۳۸۱-۱۳۸۲ پیشروی آرام تشکل‌ها برای گسترش اعتصاب

در این سال‌ها هنوز ایدئولوژی «اصلاحات»، بیان انتزاعی و استقلال‌یافته روابط اجتماعی و بازتولیدکننده روابط مبتنی بر سلطه بود. نمایندگان معلمان در کانون‌ها نیز، تافته‌جدابافته از مردم نبودند. گرچه معلمینی با تجربه، اما مثل اکثر کارگران، مخاطب ایدئولوژی رفرفرم دهه ۸۰ بوده، دولتمندان مدعی اصلاحات را پذیرا بودند، آن‌ها مثل همه مردم، نیاز به تجربه داشتند تا ماهیت چندگانه قدرت حاکم را بشناسند. حتی آن‌هایی که واقف به عدم امکان رفرفرم و ماهیت ضدانقلابی قدرت حاکم بودند، برای آگاه کردن معلمان به ماهیت سلطه مزور رفرفرم، مجبور

به سکوت و تحمل مذاکره با مقامات، برای انتقال واکنش آن‌ها به معلمان، جهت شکستن این ایدئولوژی بودند. نمایندگان برای جذب و فعال کردن معلمان در سازمان خود، راهی جز آرام رفتن، گاه مصالحه، گاه چنگال نشان دادن به صورت فراخوان تحصن و تجمع نداشتند. خواهیم دید، معلمان با عبور از همین مذاکرات و چنگال نشان دادن‌ها، به تدریج از بالایی‌ها ناامید و به قدرت خود امید بستند. متشکل شدن در شرایط سرکوب و اختناق یک‌روزه نبود، راهی طولانی و صبر و ایستادگی لازم داشت. معلمان نشان دادند، دارای صبر و اراده هستند و چنان که یکی از آن‌ها، بالای وبلاگ خود نوشته‌است: معلمان، چون کوه استوارند.

هنوز اولین گردهمایی کانون‌های ایجادشده، شروع نشده بود که [عده‌ای از فعالان کارگری با تجمع در روز کارگر](#) در تهران، در قطعنامه‌ای اعلام داشتند که خواهان رفع ممنوعیت از فعالیت سندیکاها هستند. آن‌ها خود را «هیأت مؤسس بازگشایی سندیکاهای کارگری» نامیده بودند. ولی در قطعنامه صادره، خواست «حق تشکل مستقل کارگری» محدود به سندیکا شده بود و تشکل معلمان مسکوت مانده بودند! در فضای عدم توجه فعالان سیاسی و کارگری هم‌چنین کارگران کلاسیک، اولین و دومین بیانیه شورای هماهنگی صرف تشریفات ایجاد آن شد. در [سومین بیانیه در ۲۳ مرداد ۱۳۸۱](#) در گردهمایی کانون‌ها در مشهد، با حضور ۱۲ کانون، کمیته کارشناسی، خواسته‌های معلمان را جمع‌بندی و تلخیص و به شورا ارائه داد که اهم موارد مصوب عبارت بود: «از میان برداشتن تبعیض فاحش موجود میان فرهنگیان با سایر کارکنان دولت از در مجموع دریافتی‌ها و تسهیلات یا به طور خلاصه نظام پرداخت هماهنگ». شورای هماهنگی در [چهارمین بیانیه در ۱۶ اسفند ۱۳۸۱](#) با حضور ۱۱ کانون و برخی مقامات آموزش و پرورش در منظره تهران، خواسته‌هایی کامل‌تر مطرح نمود: «تشکیل مجدد کمیته مشترک پی‌گیری مطالبات فرهنگیان - رفع تبعیض بین میزان دریافتی و تسهیلات فرهنگیان با کارکنان سایر ارگان‌ها یا نظام پرداخت همگان - پرداخت ۲۵ درصد اضافه فوق‌العاده شغل - تامین امنیت شغلی معلمان و تبریئه فرهنگیان که احتمالاً به دلیل فعالیت‌های صنفی مورد تعقیب قرار گرفته‌اند و دلجویی از معلمانی که در آخرین تجمع سال ۱۳۸۰ مورد ضرب و شتم واقع شده بودند - تسریع در صدور مجوز و پروانه فعالیت تشکل‌های صنفی معلمان در سراسر کشور - اولویت در استخدام معلمان حق‌التدریس و برقراری مزایای غیرنقدی و پاداش سالانه برای آن‌ها - ایجاد امکانات رفاهی و فرهنگی جهت بازنشستگان آموزش و پرورش و پرداخت بن به آن‌ها - ایجاد تحول بنیادی در شیوه‌های ارزش‌یابی - کارآمد کردن بیمه و تلفیق بیمه تکمیلی و درمانی و سرویس‌دهی در تمامی موارد درمانی - اصلاح و افزایش بودجه اختصاص یافته به آموزش و پرورش از سهم تولید ناخالص ملی و توزیع عادلانه‌ی آن در سیستم آموزش و پرورش». در پایان این بیانیه اعلام شده بود، در صورت عدم تحقق خواسته‌های فوق تا پایان فروردین ۱۳۸۲، جهت پی‌گیری خواسته‌های خود اقدامات قانونی لازم را انجام می‌دهیم.» خواسته نظام (ناهماهنگ) پرداخت حقوق که در تمام این دهه تکرار می‌شود، اجرای [قانون نظام هماهنگ پرداخت کارکنان دولت](#) مصوب ۱۳۷۰/۶/۱۳ را جهت معلمان مد نظر دارد. این قانون در واقع شیوه‌ای برای محاسبه حقوق و دستمزدهای کارکنان دولت با هدف هماهنگ‌سازی و رفع تبعیض در نظام

پرداخت‌های دولت است. از خواسته‌های اصلی معلمان، این بود که تحت شمول این قانون و مزایای آن قرار بگیرند. زیرا حقوق و دریافتی فرهنگیان با هم‌رده‌ی آنان از نظر سوابق اجرایی، مدرک تحصیلی و گروه شغلی در سایر دستگاه‌های دولتی اختلاف فاحشی داشت. شمول اعمال این قانون به معلمان به بار مالی و افزایش بودجه نیاز داشت که در بیانیه شهریور ۱۳۸۲ ذکر می‌شود.

دو سال پس از سرکوب اعتراضات ۱۳۸۰ و ۴ سال پس از شکل‌گیری اولیه کانون‌های صنفی، اعتراضات بخشی از معلمان از شکل اعتراض خودجوش به اعتراض عمودی در ساختار هیئت مدیره‌ای رسیده بود. یکی از فعالان کانون صنفی تهران در وبلاگ خود می‌نویسد: وقتی که تعداد زیادی از معلمان در مقابل نهاد جمهوری مورد ضرب و جرح و بازداشت قرار گرفتند، معلمانی که از این اخبار با خبر می‌شدند بیش از پیش نسبت به تشکل‌های وابسته به دولت بی‌اعتمادی نشان می‌دادند. عموم معلمان منتظر فعالیت تشکل‌هایی بودند که از دل فرهنگیان برخاسته باشد و به جناح‌های حاکم منتسب نباشد. در پاسخ به این شوق و انتظار است که شورای هماهنگی در بیانیه سوم اردیبهشت ۱۳۸۲، در اجرای اولتیماتوم مندرج در قطعنامه ۱۶ اسفند ۱۳۸۱، اولین فراخوان خود را صادر می‌کند: «فرهنگیان در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۲ به مناسبت روز معلم در ادارات محل خدمت خویش با سکوت و آرامش حضور بهم رسانده و خواسته‌های خود را به صورت مکتوب در قالب پلاکاردها به مسئولان اعلام نمایند.» این تجمع در سکوت و با موفقیت برگزار می‌شود. واکنش دولت به این اعتراض، تشکیل هیئت ده نفره پی‌گیری مطالبات فرهنگیان با شرکت نمایندگان دولت و معلمان است. این واکنش در پاسخ به بند اول قطعنامه ۱۶ اسفند ۱۳۸۱ شورای هماهنگی اعلام می‌شود. تمکین دولت، دلیل کارکرد مؤثر تحصن روز معلم و اولین فراخوان شورای هماهنگی بود. این شورا در بیانیه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۲ یا بیانیه شماره ۶ به هیئت ده نفره پیگیری مطالبات برای تحقق خواسته‌های معیشتی معلمان تا شهریور فرصت می‌دهد: در صورت عدم توفیق هیئت مذکور، تشکل‌های صنفی وظیفه خود می‌دانند که برنامه گسترده و ویژه‌ای را برای ۱۳ مهر روز جهانی معلم تدارک دیده و به اطلاع همکاران برسانند. دولت از جلسه دوم هیئت پیگیری مطالبات معلمان، به نمایندگان معلمان، امکان حضور در هیئت را نمی‌دهد. بعد از مدتی حاصل کار کمیته، صرفاً پرداخت بخشی از مطالبات و دیون فرهنگیان بود که از ۱۶ سال پیش، پرداخت نشده بود. [۱۷] معلم عزیزی در وبلاگ خود نوشت: آن‌چه معلمان را به دور هم جمع نموده بود رفع تبعیض بود، نه دریافت دیون معوقه‌شان، آن هم بعد از این همه سال و در حالی که ارزش پولی آن بسیار پائین آمده بود. چنین کاری توهین به معلمان است. اعضای شورای هماهنگی در شهریور ماه با دعوت مجلس، به صورت تماشایی در جلسه استیضاح وزیر آموزش و پرورش شرکت می‌کنند. سپس در بیانیه ۹ شهریور به این نمایش پاسخ می‌دهند: «خواسته‌های اصلی فرهنگیان اصلاح بنیادی آموزش و پرورش است و به حذف یا ابقای وزیر وابسته نیست. از تمامی نمایندگان ملت در خواست می‌نماییم به دور از جناح‌بندی‌ها و توافقات سیاسی پشت‌پرده به دفاع از حقوق دست‌رفته فرهنگیان پرداخته و به رفع بنیادی مشکلات جامعه فرهنگی همت گمارند.» شورای هماهنگی، رفع بنیادی مشکل را

افزایش بودجه می‌دانست. و همچنان در تعامل با قدرت حاکم قدم برمی‌داشت. در برهه‌ای که ایدئولوژی اصلاحات بر کارگران مسلط است. تشکلهای آنها نیز بر مسیر همان ایدئولوژی قدم برمی‌داشتند. این بیانیه را ۷ تشکل امضاء کرده‌اند و برنامه اعتراضات و تحصن مهرماه را مشخص کرده‌اند. تهدید بیانیه به اجرای عدم حضور معلمان در کلاس‌ها عملی می‌شود. پاسخ قدرت، دستگیری و احضار معلمان به حراست است.

در هشتمین بیانیه در ۱۷ آبان که امضای ۱۳ تشکل را دارد، اعلام می‌شود: «به‌منظور رفع تبعیض‌های موجود در نظام ناهماهنگ پرداخت حقوق، نمایندگان کانون‌های صنفی مقابل سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی تحصن کرده‌اند و اعتراض شدید خود را نسبت به احضار و دستگیری و تهدید فعالان صنفی فرهنگیان در مراسم روز جهانی معلم در استان‌های کرمانشاه، همدان، اصفهان و تهران اعلام می‌دارند.» در آذر ماه ۱۳۸۲ در بیانیه شماره ۱۰ گردهمایی ۱۷ کانون در دانشکده فنی شریعتی درخانی آباد تهران، مجدداً در اعتراض به عدم توجه دولت به هماهنگ کردن حقوق معلمان با سایر کارمندان، دعوت به اعتصاب می‌شود که: «۱- تشکلهای صنفی معلمان سراسر کشور تلاش خواهند نمود که در دهه‌ی اول دیماه راهپیمایی یا تجمع بزرگی را در شهر تهران با اخذ مجوز از مراجع ذیربط برگزار نمایند تا بدین وسیله فریاد دادخواهی خود را به گوش ملت و مسئولان برسانند. ۲- در صورتی که وزارت کشور و یا استانداری تهران مجوز لازم را صادر نکند و یا پس از برگزاری مراسم مذکور خواسته‌ها محقق نشود، فرهنگیان حق خود می‌دانند که به مدت ۳ روز و در تاریخ‌های مشخصی که توسط تشکلهای صنفی هر استان به اطلاع خواهد رسید از حضور در کلاس‌های درس خودداری نمایند.» مجوز راهپیمایی صادر نمی‌شود، خواسته معلمان هم پاسخی از دولت نمی‌گیرد، لذا تشکل‌ها فراخوان تحصن را عملی می‌کنند. در ۲۷ الی ۲۹ دی ۱۳۸۲ معلمین عضو کانون‌ها، در دفاتر مدرسه حاضر، اما سر کلاس نمی‌روند. در بیانیه شماره ۱۱ در گردهمایی ۲۳ بهمن در کانون فرهنگیان یزد، ضمن موفقیت‌آمیز نامیدن اعتراض دی ماه، تصمیماتی اخذ می‌شود که بازتاب آن سال ۱۳۸۳ را تماماً تحت تاثیر قرار می‌دهد. در این بیانیه برنامه اعتراض سال آینده مشخص شده‌بود: «همزمان با بررسی بودجه سال ۸۳ در مجلس در اسفند امسال، ما نمایندگان تشکلهای صنفی فرهنگیان سراسر کشور تجمع اعتراض‌آمیزی در مقابل مجلس نسبت به بی‌توجهی به خواسته‌های معلمان و رعایت نشدن قانون نظام هماهنگ پرداخت حقوق و طرح ویژه رفاه فرهنگیان برگزار خواهیم کرد. در صورت تحقق نیافتن خواسته‌های فرهنگیان از ۱۳ الی ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۳، تجمع و تحصن به شکل زیر انجام خواهد شد: الف: تجمع معلمان در مرکز استان‌ها در محل سازمان آموزش و پرورش و در شهرستان‌ها در محل ادارات به مدت ۲ روز. ب: از تاریخ ۱۵ لغایت ۱۷ اردیبهشت با حضور در مدرسه از رفتن به کلاس خودداری خواهد شد. - در صورتی که اقدامات فوق به نتیجه نرسد برنامه اعتراضی ذیل به مرحله اجرا در می‌آید: تحصن نمایندگان تشکلهای صنفی فرهنگیان سراسر کشور در محل آموزش و پرورش.»

این بیانیه که بازتاب زیادی داشت، و ۱۸ کانون آن را امضا کرده بودند به [بیانیه یزد](#) معروف شد و مؤید آن است که در زمستان ۱۳۸۲ کانون‌ها در ۱۸ شهرستان فعال بوده‌اند و اعتماد بخشی از معلمان در بزرگترین شهرهای ایران به کانون‌ها جلب و عضو شده‌اند. چنین پیشرفتی ظرف سه سال و در آن شرایط خفقان، قابل توجه است. در این زمان دو ماه از اتمام مدت اعتبار پروانه فعالیت کانون می‌گذرد و تمدید نشده است، تحصن‌های انجام‌شده در این سال نیز بدون مجوز وزارت کشور، با استناد به آزادی تشکل در قانون اساسی و با محوریت خواسته‌هایی اقتصادی افزایش حقوق (تصویب و اجرای قانون نظام هماهنگ پرداخت حقوق و طرح ویژه رفاه برای فرهنگیان که باعث افزایش حقوق آن‌ها می‌شود) برگزار شده‌اند. فراخوان شورای هماهنگی در همه این تحصن‌ها پاسخ مثبت گرفته بود. اما بزرگترین تحصن این سال، تحصن هفت‌روزه معلمان در پایان سال ۱۳۸۲ بود که به تعطیلی یک ماهه مدارس منجر شد. این تحصن محصول ناامید شدن نمایندگان از مذاکره با دولت است. در [بیانیه شماره ۱۲](#) در اسفند ۱۳۸۲ از انجام تحصن نمایندگان کلیه کانون‌های کشور مقابل مجلس، سپس مذاکره ناامیدکننده با نمایندگان مجلس که محرک اعتصاب آخر سال است، شفاف، به معلمان اطلاع‌رسانی می‌شود: «بنا به تصمیم بیانیه یزد (بهمن ۸۲) مقرر شده بود نمایندگان تشکل‌های صنفی همزمان با تنظیم بودجه ۸۳ مقابل مجلس تجمعی برگزار کنند. این تجمع با حساسیت و زیر نظر نیروهای انتظامی و امنیتی برگزار شد، ماموران آمدند و رفتند تا بالاخره ما را به مجلس بردند. برخی از مسئولان خواسته‌ها و وعده‌ها را هیچ به یاد نمی‌آوردند بلکه گوش‌هایشان را بر فریادهای تک تک ما بسته بودند. در این سرزمین پُربرکت نمی‌توانند حقوق کافی به معلم بپردازند. آیا معلمان سراسر ایران در شهرها و در روستاها و در مناطق مختلف در مدارس دخترانه و پسرانه این همبستگی را دارند که حقوق خود را باز ستانند و تبعیض را بشکنند؟ معلمان عزیز، ضمن پایبندی به بیانیه یزد از صبح روز ۱۶/۱۲/۸۲ به مدت یک هفته با برگزاری تحصن در دفتر مدارس و واحدهای آموزشی دخترانه و پسرانه سراسر کشور از رفتن به کلاس خودداری کنند، تا زمانی که ما به طور جدی خواسته‌های به حق خودمان را نخواهیم کسی به فکر ما نخواهد بود.» این بیانیه را ۱۸ کانون امضا کرده بودند و شعار درج‌شده در صدر آن عبارت بود از: «تنها راهی که امروز مانده است، اتحاد و اتحاد و اتحاد، تا برآید باز اتحاد.» این دعوت از ۱۶ اسفند در برخی مدارس در چند شهر به صورت تحصن در دفاتر مدارس و عدم حضور در کلاس‌های درس بیش از یک هفته طول کشید و تا تعطیلی مدارس در اسفند ادامه یافت. اعتراض‌کنندگان در دفاتر مدرسه در گروه‌هایی چندتایی، منفک از یکدیگر در مجموعه‌ای از کنش‌های جمعی پراکنده در تهران و بسیاری از شهرستان‌ها تحصن کرده بودند. این تحصن در دهه ۸۰، طولانی‌ترین و گسترده‌ترین اعتصاب معلمان محسوب می‌شود. به طوری که با احتساب تعطیلات عید حدوداً ۴۰۰ مدرسه به مدت یک ماه تعطیل بودند. معلمان با پاسخ مثبت به فراخوان و حمایت کامل از نمایندگان خود، اعتصابی بی نظیر، بیش از موعد اعلام‌شده انجام داده بودند، اکنون قدرت و اراده آن‌ها تماماً پشت رهبران بود، باید دید آیا رهبران قادر با استفاده صحیح از چنین توانی هستند؟! متأسفانه واقعیات نشان داد ایدئولوژی رفرم راهی جز مماشات ندارد. **رهبران با وعده‌های**

تو خالی قدرت، معلمین را به خانه فرستادند با این امید که « فشار از پائین و مذاکره از بالا» که روش سیاستمداران «رفرم» بود، راه حل تغییر است. اما اشتباه کرده بودند. اشتباهی که برای بدنه بخشیدنی نبود. آن‌ها زمانی که حمایت همه اعتصاب‌کنندگان را داشتند باید مذاکره می‌کردند و بدون کسب امتیاز عقب نمی‌نشستند. متأسفانه معلمان را به ادامه تدریس فرا خواندند و زمینه سرکوب را فراهم نمودند. نتیجه این مماشات آن بود که بیش از سی تن از فعالان صنفی به اتهامات مختلف از جمله اقدام علیه امنیت ملی و تشویش اذهان عمومی بازداشت شدند. دستگیرشدگان از تیرماه سال ۸۳ به تدریج آزاد شدند. اما اعتصاب قدرتمند معلمان در اسفند ۱۳۸۲ بدون نتیجه مانده بود. وجه غالب اعتراضات معلمان که در سال ۱۳۸۰ به شکل تجمع‌های خیابانی بود، در این سال به شکل تحصن برنامه‌ریزی شده در مدارس شکل می‌گرفت. این اعتراضات گر چه زودگذر و مقطعی و غالباً نیز کوتاه‌زمانی بیشتر نمی‌پاییدند اما علی‌رغم خصوصیت ناپایدار و زودگذر، به علت اطلاع خانواده‌ها اقداماتی بودند که بر خلاف تجمعات مقابل مجلس، فضای زیست کارگری را تحت تاثیر قرار می‌دادند. در این مقطع هفته‌نامه قلم معلم - تنها تربیون دهه ۸۰ فرهنگیان کشور - که بیانیه‌های کانون‌ها و شورای هماهنگی را چاپ و منتشر می‌کرد، توقیف شد. [۱۸]

سیزدهمین نشست سراسری کانون‌های فرهنگیان سراسر کشور پس از تحصن دو هفته‌ای معلمان و تعطیلی یک ماهه مدارس، در ۲۷ فروردین ۱۳۸۳ با شرکت ۲۲ کانون از سراسر کشور در دانشکده شریعتی خانی آباد تهران جهت چگونگی اجرای مصوبات معلق شده **بیانیه یزد**، برگزار می‌شود. وحشت حاکمان از ادامه اعتراضات و امکان اجرای مفاد فراخوان یزد بارز بود. نمایندگان ۴ ارگان دولتی، وزارت آموزش و پرورش، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، وزارت کشور، وزارت اطلاعات آمادگی خود را برای گفت و گو و مذاکره، جهت توقف اعتراضات، اعلام نمودند. **تحصن طولانی معلمان، تحکیم تشکیلات معلمان و تبعیت بدنه از نمایندگان را نشان می‌داد. دولتیان اکنون با لشکری منظم و دارای رهبری مواجه بودند. دولتیان پیام را گرفته بودند.** اگر تا قبل از اجرای فراخوان در تحصن یک هفته‌گی منتهی به عید، نمایندگان معلمان را حتی به هیات پیگیری مطالبات معلمان راه نمی‌دادند و دست به سر می‌کردند اکنون خود مقامات، درخواست مذاکره کرده بودند. مذاکره در محل ثالثی در باشگاه فرهنگیان برگزار شد. دولتیان خواهان فرصت بیشتر برای رسیدگی به افزایش حقوق معلمین و مهمتر، توقف فراخوان تحصن اردیبهشت مندرج در بیانیه شماره ۱۱ یزد بودند. نمایندگان موافقت کردند! ۲۰ تشکل فعال در **بیانیه ی شماره ۱۳ در فروردین**، با تعلیق تصمیمات اتخاذ شده در بیانیه یزد تا زمان برگزاری نشست تشکل‌ها در گیلان در مرداد ۱۳۸۳، سه ماه به دولت فرصت دادند، فرصتی که آرامش و رضایت دولت به بهای افت شور معلمان را در پی داشت. متقابلاً خواستار امتیازی بسیار اندک! یعنی افزایش حقوق معلمان و رفع توقیف هفته‌نامه قلم معلم شدند! در این بیانیه بندی است که «به‌ظاهر» سوبه دموکراتیک تشکل‌ها را نشان می‌دهد: در این بند شرط شورای هماهنگی برای توافق با تعلیق بیانیه یزد، اعلام حضور یک‌روزه‌ی نمایندگان کانون‌ها در ادارات سازمان‌های آموزش و پرورش در تهران و شهرستان‌ها در ۱۳

اردیبهشت ماه به منظور مشورت با معلمان مدارس و جذب آرای آن‌ها برای تصمیم‌گیری در نشست مرداد بود. در این بند، اخذ تصمیمات در جلسه آینده، در مرداد ماه، به رای‌گیری مستقیم کلیه اعضا واگذار شده بود. به نظر می‌رسد نمایندگان کانون‌ها، تحت فشار دولت، با محول کردن تصمیم‌تداوم اعتراضات به کلیه اعضا، قصد داشتند، اراده اعضا را در مقابل دولت بگذارند و مامشات خود را توجیه و پنهان کنند. دولت مزورانه و برای به دست آوردن زمان موافقت کرد، اما در کمین فرصت برای حمله بود. هدف دولت از این توافق آن بود که برنامه‌ریزی کانون‌ها در گردهمایی یزد جهت تجمع معلمان در اردیبهشت ۱۳۸۳ را خنثی کند. دولت موفق شده بود، رهبران باخته بودند. آن‌ها تحصن یک هفته‌ای معلمان را سر میز «تساهل و تعامل» قربانی کرده بودند.

در همان زمان که نبرد کارگران سقز در اول ماه مه شیپور آغاز دوران جدید را در جنبش کارگری می‌نواخت، در همان زمان که هیأت مؤسس بازگشایی سندیکاهای کارگری، دومین قطعنامه خود در روز کارگر با موضوع «تشکل مستقل کارگری» و نامه به وزیر کار وقت را صادر می‌کرد، **ایدئولوژی «تقسیم کن و غلبه کن» با منفک کردن اقشار مختلف کارگری از یکدیگر، به دولت امکان و فرصت داده بود، با تعلیق قطعنامه یزد، اردیبهشت ماه را بدون تجمع معلمان بگذرانند.** با مهلت ۳ ماهه توقف اعتصاب، بلافاصله تهدیدها، اخراج‌ها، تبعید، کسر حقوق، احضار و تعهد گرفتن‌ها شروع شد. مقامات که قبلاً دنبال جلسه و درخواست مهلت از شورای هماهنگی بودند، با کسب موفقیت در فریب اعضای شورا، تهاجم گسترده‌ای تدارک دیدند. حتی وزیر آموزش و پرورش، نمایندگان کانون تهران را به حضور نپذیرفت. دولت خاتمی در این مقاطع چهره واقعی خود را به عیان به معلمان نشان داد. از سال ۱۳۸۳ دستگیری و بازداشت‌های کوتاه مدت فعالین معلمان بیشتر و بیشتر شد. امید به رفرم که در بسیاری موارد مانع تعمیق خواست‌های برحق معلمان بود، ضربه سختی به شور معلمان و اعتبار نمایندگان زده بود. ۲۲ عضو شورای هماهنگی که با دست خود فرصت‌ها را سوزانده بودند، در دوم خرداد ۸۳، چشم به بالا، مقابل مجلس تجمع کردند. و در **بیانیه شماره ۱۴** با اشاره به تعلیق بیانیه یزد و «وعده‌های» مسئولان ۴ وزارتخانه اعلام کردند: «متأسفانه علی‌رغم پیگیری‌های دبیرخانه تشکل‌های صنفی از طریق نمایندگان مجلس، برنامه و بودجه و مسئولان آموزش و پرورش نتیجه‌ای حاصل نشد، امروز همه‌ی ما به خوبی این واقعیت را درک می‌کنیم که نه تنها افزایش حداقل حقوق، بلکه طرح ارتقای شغلی نیز دیگر گرهی از مشکلات معلمان باز نخواهد کرد. هشدار می‌دهیم در صورت عدم تحقق خواسته‌هایی که بارها اعلام نموده‌ایم و پایان ندادن به تهدیدها و احضارها، در اواخر خرداد ماه تجمع دیگری را با حضور معلمان در مقابل مجلس شورای اسلامی برگزار خواهیم کرد. زمان برگزاری این تجمع متعاقباً اعلام خواهد شد.» هشدار می‌دادند. هشدار می‌دادند. هشدار می‌دادند. هشدار می‌دادند. هشدار می‌دادند. هشدار می‌دادند.

دولت، توان و پشتوانه خود را از دست داده بود. **در حالی که قدرت در حال تاختن بود، کانون‌ها هنوز هشدار می‌دادند.** محمود بهشتی، دبیر کانون صنفی معلمان و علی اصغر ذاتی، سخنگو و مسئول روابط عمومی این کانون در تیرماه از سوی دادگاه انقلاب در منزل‌شان دستگیر و بازداشت شدند. یکی از معلمان

می‌گوید: این کار احتمالاً یک نوع اقدام پیش‌گیرانه برای نشست مردادماه است که مقرر شده‌است در استان گیلان با حضور تشکل‌های صنفی سراسر کشور برگزار شود. قدرت با استفاده از توهم نمایندگان به رفرم، موفق شده‌بود سد ادامه اعتصاب را بشکند. تهاجم نیروهای امنیتی، کسر حقوق‌ها و اخراج‌ها مثل رعد همه جا پخش شده‌بود. معلمان با از دست‌دادن شور خود، با نتیجه نگرفتن از اعتصاب، در ترس از دادن کار و حقوق، عقب‌نشینی کرده بودند. نمایندگان نیز مانند ژنرال‌های بی‌لشکر، فقط هشدار می‌دادند.

سرکوب کانون‌ها، تعامل با قدرت، ۱۳۸۳-۱۳۸۴

هنوز مرداد ۱۳۸۳ و اتمام موعد توافقات فروردین ماه با دولت نرسیده‌بود که احضارها، تهدیدها، اخراج و دستگیری به‌خصوص بازداشت دبیر کل کانون و یک نفر از اعضای هیات‌رئیس کانون تهران، فضای امنیتی علیه معلمان را تشدید کرد. روز یکشنبه ۲۸ تیر نمایندگان تشکل‌ها، بدون فراخوان به معلمان، خودشان روبروی مجلس شورای اسلامی جمع شدند و پلاکاردهایی مبنی بر آزادی همکاران به‌دست گرفتند. نتایج این اعتراض و مذاکرات با مقامات در جزئیات به اطلاع معلمین رسید، کانون‌ها در بیانیه شماره ۱۵ در تیر ۱۳۸۳ نوشتند: «نمایندگان شما در تشکل‌های صنفی با حفظ استقلال صنفی خود و دوری از هر جناح و جریان سیاسی استوار بر راه و هدفشان ایستادند. ما نمایندگان شما سعی بسیار نمودیم از طریق مذاکره و مفاهمه ندای بر حق خود را به گوش مسئولان برسانیم. افسوس که بارها وعده دادند و عمل نکردند، در عوض احضار کردند، تهدید کردند، چشم‌ها بستند و قانون‌شکنی کردند. اکنون امنیت شغلی ما را زیرپا گذاشته‌اند، درخواست ما ۱- آزادی سریع و بدون قید و شرط همکاران بازداشت شده، رفع اتهامات وارده به ایشان و دلجویی از خانواده‌هایشان و خانواده بزرگ فرهنگیان کشور است. ۲- برگزاری تحصن در تهران برای فردا روز دوشنبه مقابل مجلس و سه‌شنبه مقابل قوه قضاییه در اعتراض به بازداشت دوستان و درخواست آزادی ایشان ۳- برگزاری تحصن در مراکز استان و شهرستان‌ها روزهای یکشنبه هر هفته در محوطه ادارات آموزش و پرورش، تا زمان آزادی دوستان در بند، توقف احضارها و رفع فشار امنیتی به فعالان صنفی سراسر کشور.» روز بعد و سه‌شنبه نمایندگان کانون‌ها و معدودی از معلمین تحصن کردند، اما استقبال زیاد نبود. معلمان که از اعتصاب اسفند ۱۳۸۲ نتیجه‌ای نگرفته‌بودند. اینبار به فراخوان جواب مثبت ندادند یا آن‌ها که جواب دادند، اندک بودند. خفاشان امنیتی نیز، با احضار و شبانه کوبیدن درب خانه فعالان، در حال ایجاد ترس و وحشت بودند. توده‌ها عقب نشسته بودند، نمایندگان در تلاش برای بازپس‌گرفتن اعتبار از دست‌رفته، اما هنوز در تعامل با قدرت بودند. در گردهمایی ۲۵ مرداد ۱۳۸۳ همه نمایندگان کانون‌ها، ۳۲ استان و شهرستان به گیلان آمده بودند، آن‌ها آخرین تلاش خود در سال ۱۳۸۳ را انجام دادند و برای اعتبار بخشیدن به فراخوان‌های گذشته، در بیانیه شماره ۱۶ با اشاره به حبس موقت کلیه نمایندگان در یک کلاس، توافق با دولتیان را منتفی و ضرب‌الاجل بیانیه فروردین ماه در اجرای اعتصابات معلق‌شده‌ی بیانیه‌ی یزد را فراخوان دادند. فراخوانی که دیگر بسیار دیر شده‌بود: «تجمع در سازمانها و ادارات آموزش و پرورش در روز جهانی معلم - حضور در مدارس و عدم حضور در کلاس از ۱۴ تا

۲۱ مهرماه - تداوم تجمع هر یکشنبه در مقابل سازمان‌ها و ادارات آموزش و پرورش تا توقف احضارها و آزادی همکاران دستگیر شده - حضور در مدارس و عدم حضور در کلاس در روزهای ۱۶ آبان و ۱۵ آذر. در این بیانیه ضمن باز گذاشتن باب مذاکره و تعامل با دولت تصریح شده بود: ضمناً هیچ تشکلی به تنهایی حق لغو بیانیه را ندارد مگر با صدور بیانیه‌ای جدید از سوی تشکل‌های صنفی فرهنگیان سراسر کشور و در صورت تحقق خواسته‌ها. پس از صدور بیانیه گیلان (رشت)، میزبانان نشست، اعضای کانون گیلان، دسته‌جمعی دستگیر و نمایندگان در کلاس‌های یکی از مدارس رشت اسکان یافته و سپس در همان‌جا حبس می‌شوند. تعدادی از اعضای تشکل‌ها احضار، تهدید و بازداشت شدند. در گردهمایی گیلان مصوب شده بود که یزد از تاریخ ۲۵/۵/۸۳ به مدت یک سال دبیرخانه تشکل‌های صنفی را به عهده بگیرد. در شهریور ماه همان سال، چند روز پس از گردهمایی گیلان، تعداد ۸ نفر از فعالان تشکل صنفی یزد نیز دستگیر شدند. این فعالان یک بار هم قبلاً در دیماه ۸۲ بازداشت شده بودند. فراخوان انجام نشد و فشارهای امنیتی منجر به توقف جلسات کانون‌ها شد. در تمام این اعتراضات، هر بار، پاسخ قدرت، فریب و نیرنگ، پراکندن تجمعات با چماق زور، تهدید به اخراج و تعلیق و احضار به حراست بود. دولت خاتمی که مشروعیت خود را با گفتمان قانون کسب کرده بود، دقیقاً همین شعار را زیر پا گذاشت و چهره واقعی و فرهنگی قدرت! را به معلمان نشان داد. از سال ۱۳۸۳ به بعد دستگیری و بازداشت‌های کوتاه‌مدت فعالین معلمان بیشتر شد. **نمایندگان به امید مذاکره و تعامل، فریب بزرگی خورده بودند. باور آن‌ها به مصون ماندن پشت دیوار قانون و خوش‌بینی به اصلاحات، شور مبارزاتی معلمان را در نطفه خفه کرده بود. اعتماد معلمان به نمایندگان‌شان آسیب دیده بود.**

اول و دوم اردیبهشت ۱۳۸۴، هفدهمین جلسه شورای هماهنگی در کانون کرامت‌شاه با نمایندگان ۲۲ کانون، تشکیل شد. آن‌ها تصمیم گرفتند با توجه به فضای تحمیلی موجود به‌جای صدور بیانیه، با یک نماد «!؟» پیام خود را به مخاطبان برسانند. این نماد که در یک کادر مستطیل‌شکل سفید بدون هیچ‌گونه متن و تصویر بود مصوب و پخش گردید و به «بیانیه سفید کانون‌های صنفی معلمان» معروف شد. متن خاطرات در وبلاگ معلمان مؤید آن است که این نماد «اصلاحات» را برای نمایندگان زیر سؤال برده بود. در همین ماه و همزمان با آخرین روزهای دولت خاتمی، در حالیکه کانون‌ها با بیانیه سفید در شوک فریب خود توسط مقامات «اصلاحات» به سر می‌بردند و برنامه عمل مشخصی نداشتند، معلمان معترض چندین تجمع اعتراضی برگزار نمودند اولین تجمع از طریق اس ام اس اطلاع‌رسانی شده بود و تجمعات بعدی در پایان همان روز مشخص می‌شد. در تجمعات تهران، اکثراً معلمان جوان از شهریار، رباط کریم، ملارد، کرج و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های دبیری مانند تربیت معلم (خوارزمی فعلی) و تربیت معلم رجایی و ... حضور داشتند. در یکی از تجمعات مقابل مجلس، شعارها رنگ و بوی خشمی فروخورده داشت و مستقیماً رییس مجلس را هدف قرار می‌داد. در این تجمع در

حالی که معلمان جوان دست‌ها را به علامت اتحاد به هم زنجیر کرده و منظم پا بر زمین می‌کوبیدند شعار «حداد بیا بیرون» سر می‌دادند. چند بار شعار «مرگ بر استبداد» داده شد. در پایان تجمع در مترو جمعی از معلمان مورد حمله قرار گرفتند و یکی از معلمان که ده سال بعد فعال صنفی شناخته شده‌ای بود، بازداشت شد. فرمانده مسن مستقر در جلو مجلس که دستور دستگیری را داده بود به معلم بازداشتی گفته بود «نوع شعار و دست گره کردن و پاکوبیدن شما مرا یاد سال‌های اول انقلاب و متینگ‌های ضدانقلاب انداخت.» این اعتراضات که بدون فراخوان و با موبایل هماهنگ می‌شد و تابع تمرکز سازمانی نبود نطفه‌های شروع تجمعات شبکه‌ای سال ۱۳۹۳ را در دل خود داشت و از نسلی از معلمان جوان خبر می‌داد که در زمان حاکمیت ایدئولوژی اصلاحات در حال رشد بود.

در ماه‌های سردرگمی کانون‌ها در برابر ضربات وارده از حاصل تعلیق بیانیه یزد، روزهایی که معلمین جوان و خشمگین حاشیه‌های تهران هنوز شور اعتراض و تجمع داشتند. نمایندگان کانون‌ها سرخورده از اصلاحات دنبال راهی برای تغییر از درون قدرت بودند. هنوز متوهم به «تغییر از بالا» بودند. هنوز سودای رفم داشتند. [هیجدهمین نشست در خرداد ۸۴](#) همزمان با انتخابات احمدی نژاد و اعلام گزارش مذاکره با کاندیده‌های انتخابات بود: «در طول تمام جلساتی که با نمایندگان ریاست جمهوری (نهم) داشتیم از آن‌ها خواستیم که آیا حاضرید وعده‌هایی را که می‌دهید یا برنامه‌هایی را که می‌خواهید برای معلمان به اجرا درآورید، مکتوب و امضاء نمایید تا پس از انتخاب شدن انکار نکنید؟ متأسفانه هیچ‌کدام از نمایندگان داوطلبان ریاست جمهوری (نهم) این درخواست را نپذیرفتند.» در پایان این بیانیه اعلام شده بود هرگونه اطلاعیه‌ای که به نام این تشکل‌ها و در تایید هر کاندیدایی انتشار یابد از هم اکنون تکذیب می‌شود. این بیانیه امضای ۱۶ تشکل را داشت. در بیانیه شماره ۲۰ در [نشست شورای هماهنگی در ۲۳ شهریور ۱۳۸۴](#) در اردبیل، دو خواسته جلب توجه می‌کند: رفع تبعیض فاحش موجود بین فرهنگیان اعم از شاغل و بازنشسته با سایر کارکنان دولت - مختومه کردن پرونده و تبرئه فعالان صنفی به‌وسیله دستگاه‌های قضایی و امنیتی و پرهیز از پرونده‌سازی و امنیتی کردن مراکز آموزشی. در خواسته اول، کانون‌ها به گستره مخاطبین خود، بازنشستگان فرهنگی را اضافه کرده بودند، در خواسته دوم نظام امنیتی سیستم را زیر ضرب برده بودند. در این نشست که ۳۰ تشکل از فرهنگیان حضور داشتند، دو کمیته به کمیته‌های کارشناسی شورای هماهنگی اضافه می‌شود. ۱- کمیته پیگیری حقوقی و دفاع از متهمان صنفی که نه فقط در راستای خواسته دوم بود، بلکه با حمایت فعال از اعضای کانون‌ها، ارتباط آن‌ها با کانون‌ها را قوی کرد و به خصوص در نیمه دوم دهه ۸۰ نقشی موثر در گسترش کانون‌ها داشت، بدیهی است کارگری که سازمانش را پشت خود ببیند در ورود به میدان مبارزه اعتماد به نفس پیدا می‌کند. این کمیته با همین هدف تشکیل شده بود. ۲- کمیته‌ی مبارزه با طبقاتی شدن مدارس در کشور یا آموزش رایگان که خواسته‌ای عمومی برای همه کارگران کشور بود. هر دو خواسته و نیز تشکیل کمیته جهت دفاع از آموزش رایگان، به نسبت خواسته‌های معیشتی - شغلی سال ۱۳۸۲، چند گام به‌پیش بود. **زمانی که شکل‌گیری سندیکای کارگران واحد و**

اعتصابات آن‌ها در زمستان ۸۴ شروع شد و چپ سنتی از شروع فعالیت تشکل‌های کارگری می‌نوشت، بیش از ۶ سال از فعالیت تشکل‌گرایی معلمان می‌گذشت و معلمان هنوز کارگر محسوب نمی‌شدند. لذا در جنبش کارگری، دیده هم نمی‌شدند. در ۱۶ اسفند ۱۳۸۴ بیست و سومین نشست شورای هماهنگی به روال هر سال، همزمان با تصویب بودجه در خیابان، رو به روی مجلس تشکیل می‌شود تا جهت احقاق حقوق صنفی فرهنگیان و مطالبات گذشته آنان اصلاحات در بودجه، پیگیری شود. نمایندگان آگاه بر عقب نشینی بدنه معلمان، فراخوان ندادند، خودشان جمع شدند. آن‌ها معلمان مسن با تجربه‌ای بودند، با توجه به عقب‌نشینی معلمان و عدم پاسخ آن‌ها به فراخوان نشست گیلان در مرداد ۱۳۸۳، هرگونه فراخوان را بدون جواب پیش‌بینی می‌کردند و می‌دانستند اگر فراتر از شرایط موجود اقدام یا فراخوان دهند و جوابی نگیرند. موجودیت‌شان برای توده معلمان زیر سؤال خواهد رفت. نمایندگان نیاز به زمان برای از بین بردن فضای عدم اعتماد بین خود و بدنه داشتند. مسیری که پیش گرفتند صداقت بود. بیانیه این نشست در پارکی نزدیک مجلس نوشته‌شد. در بیانیه آمده‌است: «بار دیگر در مقابل مجلس هفتم جمع شدیم تا با هیات رئیس فراکسیون فرهنگیان و کمیسیون آموزش و تحقیقات گفتگو نماییم. اما هیچ‌یک از آن‌ها حاضر به گفتگو نشدند و تلویحا پیغام فرستادند که آن قدر بمانید تا زیر پایتان علف سبز شود. از آنجایی که گفتگو و تعامل را جز در سایه پشتوانه فرهنگیان بی‌نتیجه می‌دانیم، اعلام می‌داریم که با وجود تلاش‌های فراوان کانون‌های صنفی معلمان برای تقویت فضای تعامل توفیق چندانی نداشته‌ایم و راه‌های تعامل بسته است. لذا در نشست فروردین ماه سال ۸۵ پس از بررسی تغییرات بودجه توسط دولت، تصمیم مهم کانون‌ها را نسبت به راه‌های ادامه حرکت صنفی اعلام خواهیم کرد».

در نشست فروردین ۱۳۸۵ در شهرکرد، در بیانیه شماره ۲۴ اعلام راهپیمایی در روز معلم در ۱۲ اردیبهشت و در صورت عدم توافق دولت با راهپیمایی، جمع‌شدن نمادین معلمان در دفاتر مدارس برنامه‌ریزی می‌شود. طبق معمول مجوز داده نمی‌شود. راهپیمایی هم انجام نمی‌شود، اما معلمان بند ۲ فراخوان را در مدارس انجام می‌دهند. پاسخ مجدد معلمان به فراخوان و ایستادگی معلمین، حاکمین را کلافه کرده‌بود. گرچه فراخوان با احتیاط صادر شده بود. اما معلمان عضو کمابیش تمکین کردند. دولت از رکود دو ساله اعتراضات معلمان (۸۳-۸۴) به این نتیجه رسیده بود که تظاهرات خیابانی زمستان ۱۳۸۰ و اعتصاب یک هفته‌ای اسفند ۱۳۸۲ دیگر تکرار نخواهد شد. این برداشت، اشتباه و بیشتر رویای حاکمان بود. اکنون کانون‌های صنفی رشد کرده و ظرفیت لازم برای فراخون سراسری کسب کرده بودند. علی‌رغم فرصت سوزی‌های سال ۸۳، در سال ۱۳۸۵ تعدادشان از ۲۰ تشکل به ۴۰ تشکل افزایش یافته‌بود. آن‌ها حتی در فضای رکود ارتباط خود را با اعضا حفظ و با بیانیه‌های مستمر و تشریح مراجعات خود به دولتیان، بی‌ثمر بودن مذاکره با بالایی‌ها، بدون حمایت پائینی‌ها را اعلام کرده بودند. معلمان که از فضای بی‌اعتمادی فروردین ۱۳۸۳ گذر کرده بودند و این گله‌ها را دهان به دهان شنیده‌بودند، آماده حضور مجدد در میدان و حمایت از نمایندگان خود شده‌بودند. صداقت فعالان کانون‌ها

در انتقال شفاف مذاکرات، همچنین تلاش آن‌ها برای آگاه کردن بدنه از عدم تاثیر تعاملات و اقدامات به اصطلاح قانونی، خود نوعی اقرار به اشتباه بود و در غنی کردن رابطه پیشروان و توده کارگران در این تشکل‌ها نقشی تعیین کننده داشت که به مرور بیشتر شد. اگر قلمرو سیاست را عرصه ظهور فعالیت‌های جمعی در راستای تعقیب منافع جمعی، در نظر بگیریم از سال ۱۳۸۰ معلمان وارد قلمرو سیاست شده بودند. آن‌ها در فعالیتی با بُعد اقتصادی و با هدف فروش نیروی کار به قیمت آن و نه بیشتر، خواسته یا ناخواسته، وارد مبارزه‌ای سیاسی، مستقیماً با دولت شده بودند، مبارزه‌ای که هر چه زمان می‌گذشت بیشتر با پوسته قانونی آن‌ها در تناقض قرار می‌گرفت.

بیست و سوم اسفند ۱۳۸۵، وحشت حاکمان از وحدت کارگران

همزمان با شروع اعتراضات کارگران نیشکر و تلاش برای شکل‌گیری سندیکای کارگران نیشکر، در نشست شهریور ۱۳۸۵ شورای هماهنگی در تهران، در بیست و پنجمین بیانیه با امضای ۳۰ تشکل، مقرر شد در تجمع ۱۳ مهر ماه (۵ اکتبر) روز جهانی معلم، تشکل‌ها طبق سنوات قبل در ادارات و سازمان آموزش و پرورش تجمع داشته باشند. این تجمع برگزار شد و نمایندگان از آمادگی معلمان برای اعتراض گسترده‌تر، مطلع شدند. متعاقباً در آذرماه ۱۳۸۵، نمایندگان تشکل‌ها از سراسر کشور وارد تهران شدند و در گردهمایی دانشکده فنی خانی آباد، بیانیه‌ای با این تیتیر که «کسی به فکر گل‌ها نیست، نمی‌خواهند باور کنند که باغچه دارد می‌میرد.» صادر و اعلام کردند تجمعی بزرگ و سراسری در زمستان آن سال در تهران خواهند داشت. تاریخ دقیق اعلام نشده بود. پس از اعتراضات معلمان در سال ۱۳۸۰، هماهنگ کردن حقوق پرسنل نهادهای دولتی و هم‌تراز کردن آن در نهادها و وزارتخانه‌های مختلف در قالب لایحه مدیریت خدمات کشوری، در سال ۱۳۸۲ به مجلس ششم ارائه شد. در اواخر پاییز سال ۱۳۸۵، خبر از اقدام دولت برای بازپس‌گیری لایحه‌ی نظام هماهنگ از مجلس، بین معلمان پخش شد. انتشار این خبر، جرقه‌ای بود برای اعتراضات پی در پی معلمانی که به تصویب و اجرای آن دل‌خوش نموده بودند. از بهمن تا اسفند سال ۸۵ معلمان حدود ۷ تجمع روبروی مجلس برگزار کردند. اگر در اولین تجمع بهمن حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ معلم حضور داشتند. در اسفند ماه جمعیت به حدود بیش از ۱۵ هزار معلم از سراسر کشور رسید. برخی معلمان از اعداد ۲۰ و ۵۰ هزار هم گفته‌اند.

روز یکشنبه ۱۵ بهمن به دعوت شورای هماهنگی، معلمان جهت اعاده لایحه مدیریت خدمات کشوری و نظام پرداخت هماهنگ به مجلس و تصویب و اجرای آن، معلمان با شعار «تعطیلی مدارس، جواب طرح مجلس»، «وزیر مترسک معزول باید گردد»، مقابل مجلس تجمع کردند. طبق گزارشات مندرج در وبلاگ برخی معلمان، در مقابل نرده‌های جلوی مجلس نیز تعدادی از نیروهای ضدشورش به حال آماده‌باش بودند. در بین ماموران و نیروهای امنیتی، تعدادی با لباس فرم سپاه نیز حضور داشتند که همه آنان فاقد درجه و برچسب اسم بودند. دوربین‌های متعددی در حال فیلمبرداری از تجمع معلمان بود. در بیانیه شماره ۲۶ در پایان تجمع ۱۵ بهمن و با امضاء ۳۷ تشکل اعلام شده بود: «سابقه‌ی ذهنی از عملکرد مسئولان کشور بیانگر این امر است که آن‌ها براساس میزان آگاهی توأم با حرکت شما و اعتراض آشکار به تزییع حقوق مادی و معنوی خود، اوضاع را

ارزیابی نموده و به اختصاص بودجه و یا اقداماتی برای احقاق حقوق تضییع شده می‌پردازند. پس از دو مرحله حضور در مقابل مجلس، شورای هماهنگی تصمیمات زیر را اعلام می‌کند: به مجلس و دولت تا ۲۵ بهمن مهلت داده می‌شود تا برای تصویب نهایی لایحه‌ی مدیریت خدمات کشوری و ایجاد ردیف بودجه و اجرایی کردن آن از اول فروردین ۱۳۸۶ اقدام نمایند. ما معلمان سراسر کشور در صورت عدم تصویب آن تا زمان معین شده و برای اعتراض خود نسبت به این بی‌توجهی و رساندن صدای خود به مسئولان روزهای دوشنبه و سه شنبه ۳۰ بهمن و اول اسفند ضمن حضور در مدارس علی‌رغم میل خود از حضور در کلاس‌ها خودداری می‌نمائیم. چنانچه اقدامات فوق نیز جواب نگیرد، جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی شورای هماهنگی در هفته‌ی دوم اسفند ماه برای بررسی نتایج و تصمیم‌گیری درباره‌ی اقدامات بعدی در تهران تشکیل خواهد شد. لازم به ذکر است در صورت دستگیری یا ایجاد هرگونه مشکلی برای معلمان و اعضای تشکل‌های سراسری کشور تجمع عمومی فرهنگیان در مقابل مجلس شورای اسلامی برگزار خواهد شد.» در این بیانیه به این امر اشاره شد که این مشکلات تنها مختص به قشر معلم نیست بلکه با سرنوشت «کل جامعه» پیوند خورده‌است و از این امر اظهار تاسف شده‌بود که دیگر اقشار با آنان همراه نشده‌اند: «تاکنون سایر اقشار جامعه با معلمان همراه نشده‌اند و مشکل معلمان را مشکل کل جامعه ندیده‌اند.» معلمان هنوز کارگران را خطاب قرار نمی‌دهند، حتی وقتی قصد اتحاد با سایر اقشار را دارند از «کل جامعه!» می‌گویند.

در ۳۰ بهمن ماه و سپس اول اسفند، معلمان بدون فراخوان نمایندگان خود پس از عدم شرکت در کلاس درس، به بهارستان آمده بودند و در مقابل مجلس با سر دادن شعارهایی همچون «مشکل ما حل نشه، مدرسه تعطیل می‌شه» و «توپ و تفنگ نداریم، دانش‌آموز می‌آریم» از برگزاری تجمعات بزرگتری در صورت محقق نشدن خواسته‌های خود خبر دادند. **پراتیک از برنامه جلو زده‌بود و انرژی انباشت‌شده نارضایتی و انتظار برای تصویب و اجرای قانون نظام هماهنگ، بیش از آن بود که نمایندگان پیش‌بینی کرده‌بودند.** نمایندگان در نشست ۲ اسفند و در تبعیت از پراتیک خودگستر معلمان برای ۳ اسفند فراخوان حضور در جلوی مجلس را دادند. در ۳ اسفند حدود ۵ یا ۶ هزار معلم با حضور فعال زنان از سراسر کشور مجدداً روبروی مجلس گردآمدند. نظم تجمع، پلاکاردهای قرمز در دست همه و حضور دانش‌آموزان، نماد کار سازماندهی شده‌بود. کانون‌های صنفی با یک عقب‌نشینی برای تدارک نیرو، اکنون محصول ۵ سال کار خود را به میدان آورده‌بودند. استقبال گسترده در بسیاری از نقاط کشور نشان می‌داد که فشارهای امنیتی و یاس ناشی از بی نتیجه‌بودن اعتصاب، تنها برای مدت محدودی کارایی داشته و معلمان دوباره به پا خاسته‌بودند. شرایط مانند تظاهرات ۱۵ بهمن بود. فیلمبردار به قدری زیاد بود که برخی از معلمان دقیقاً در عدسی دوربین‌های فیلمبرداری که در خیابان و نزدیک تجمع آن‌ها موجود بود خیره می‌شدند و به فیلمبردار می‌گفتند: «بیا تصویر من را را هم بگیر شاید برای ارتقا، به درد بخورد.» آنچه تجمع امروز را از تجمع دو هفته قبل متمایز می‌کرد، حضور گسترده معلمان زن بود که همراه با همکاران دیگر خود شعار می‌دادند و فریاد می‌زدند. این تجمع با

صدور قطعنامه‌ای ۴ ماده‌ای خاتمه یافت. در بند یکم این قطعنامه آمده بود: در صورت ادامه این روند و عدم نتیجه گرفتن معلمان، تجمعی در روز شنبه ۱۲ اسفند ماه در مقابل مجلس برگزار خواهند کرد. معلمان دیگر هیچ مقام و هیچ مسئولی را در تجمع بعدی جز رئیس جمهور و رئیس مجلس نخواهند پذیرفت و از پذیرش نمایندگان نیز معذور خواهند بود، در صورت عدم پاسخ روشن به خواسته‌ها، معلمان کشور از ۱۵ اسفند از حضور در مدارس خودداری خواهند کرد.

سازمان معلمان نیز جداگانه برای تجمع ۱۲ اسفند مقابل مجلس فراخوان داده بود. قبل از آن در ۱۱ اسفند، تجمع نمایندگان ۳۰ تشکل جهت نشست شورای هماهنگی در تهران در خانه معلم شمیرانات با سد نیروهای امنیتی ناموفق می‌ماند. با دخالت نیروهای امنیتی درهای خانه‌ی معلم مذکور صبح روز جمعه زنجیر شده بود و نمایندگان بیش از چهار ساعت زیر برف و پشت درهای بسته‌ی خانه معلم ماندند. حتی درب رستوران رزو شده جهت ناهار، با دستور همان نیروها بسته شده بود. بالاخره نشست در زیرزمین منزل یک همکار فرهنگی برگزار می‌شود و در [بیانیه شماره ۲۷ مورخ ۱۱ اسفند](#) با امضای ۳۲ تشکل صنفی، تجمع ۱۲ اسفند هم‌چنین برنامه سال آینده اعلام می‌شود: «ما فرهنگیان سراسر کشور در صورت عدم تحقق خواسته‌های خود در روز یکشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۸۶ ضمن حضور در مدارس علی‌رغم میل خود از حضور در کلاسها خودداری می‌نمائیم، هم‌چنین روز چهارشنبه ۱۲ اردیبهشت به نشانه‌ی اعتراض در ادارات شهرستانها و مراکز استانها از ساعت ۹ صبح تا ۱۲ تجمع خواهیم نمود.» در خواسته‌های اعلام شده که همان خواسته‌های اقتصادی قبلی و بالاخص تصویب بی‌قید و شرط لایحه‌ی خدمات مدیریت کشوری و تخصیص بودجه به لایحه نظام هماهنگ حقوق و اجرای نظام هماهنگ است، ۳ خواسته کاملاً سیاسی نیز دیده می‌شود: «عدم برخورد امنیتی و قضایی با فعالان صنفی و رفع تبعید از فعالان صنفی تبعیدشده، حذف نگاه امنیتی و حراست سالار از آموزش و پرورش، اصلاح نظام گزینش عقیدتی معلمان.» در این بیانیه اعلام شده بود: «همکاران بزرگوار، نمایندگان شما در تشکلهای صنفی فرهنگیان ضمن اعلام حمایت و حضور در تجمع بزرگ معلمان مقابل مجلس در روز شنبه ۱۲/۱۲/۸۵ و با ابراز تأسف عمیق خود از توزیع گسترده و سازمان‌دهی شده‌ی اطلاعاتی جعلی با امضای کانون صنفی معلمان ایران مبنی بر لغو تجمع مذکور خواستار پی‌گیری قضایی موضوع توسط دبیرخانه‌ی شورای هماهنگی می‌باشیم.» روز بعد معلمان در حال تجمع مقابل مجلس بودند. در [گزارش مفصل و تصویری از تجمع معلمان در مقابل مجلس](#)، در بیانیه کانون تهران از تجمع ده هزار نفری با عنوان حماسه نام برده می‌شود. خبر اعلامیه جعلی همه جا پخش شده بود. فرهنگیان عصبانی به سوی میدان بهارستان حرکت کردند. هر روز تعداد بیشتری معلم از شهرستانها وارد تهران می‌شد تا به جمعیت معترض بپیوندند. یکی از معلمان می‌گفت: هر بار که معلمان، مساله معیشتی و بودجه آموزش و پرورش را مطرح می‌کنند، مسئولان حساس بودن زمان و مسائل برون مرزی را بهانه می‌آورند، دیگه خسته شده‌ایم. بعد از اتمام قرائت بیانیه شماره ۲۷ شورای هماهنگی، سخنران مراسم اعلام کرد: در صورتی که روز دوشنبه رئیس جمهور در رسانه ملی حاضر نشود و رسماً اعلام نکند که هزینه‌ی لایحه‌ی

پرداخت هماهنگ را در بودجه در نظر خواهد گرفت، روز سه شنبه ۱۵ اسفند ساعت ۱۳ بعد از ظهر معلمان تهرانی در برابر مجلس و معلمان شهرستانی در برابر ادارات مراکز استان‌ها تجمع خواهند کرد. در ادامه بیانیه داستان تاسف‌برانگیز گردهمایی نمایندگان کانون‌های صنفی در روز جمعه بیان شده بود. برخی شعارها عبارت بودند از: «مجلس به این بی‌غیرتی هرگز ندیده ملتی»، «حقوق عادلانه حق مسلم ماست»، «لایحه‌ی هماهنگ اجرا باید گردد»، «تاحق خود نگیریم از پا نمی‌نشینیم». نزدیک به ۴۰۰ نفر نیروی ویژه محوطه‌ی تجمع را محاصره کرده بودند و با نصب میله‌های آهنی از گسترده‌شدن جمعیت جلوگیری می‌کردند. یک اتوبوس حامل پلیس‌های زن هم در محل تجمع حضور داشت. تظاهرات ۱۲ اسفند مقابل مجلس که با پخش اعلامیه جعلی وزارت اطلاعات و اطلاع معلمان از برخورد نیروهای امنیتی با نمایندگان کانون‌ها در روز جمعه ملتهب شده بود، تمام نشد. [تظاهرات در ۱۵ اسفند](#) تکرار و تا ۲۳ اسفند به تدریج و حتی بدون توجه به فراخوان کانون‌ها، به صورت خودجوش، هر روز گسترده‌تر تکرار شد. مرکز تکرار این تجمعات معلمان جوان و رایکال‌تر حاشیه کار تهران و شهرستان‌ها، یا موتور تداوم حرکت بودند. روز ۱۷ اسفند، فضای سبز مقابل درب شمالی مجلس و پیاده‌روهای خیابان مجاهدان اسلام لبریز از جمعیت بود. دانش‌آموزان زیادی هم آمده بودند. در خبرها، تعداد حاضران در این تجمع را از ۱۵ تا ۲۵ هزار نفر تخمین می‌زدند. در این تجمع نیز مانند ۱۵ بهمن کارت‌های قرمز رنگی در دستان هزاران معلم بالا می‌رفت و فضای بسیار خاصی از همبستگی ایجاد کرده بود. سه ایستگاه نزدیک به مجلس، تعطیل و درهای آن‌ها بسته شده بود و انواع نیروهای امنیتی و پلیس تمامی فضاهای اطراف مجلس را احاطه کرده بودند. به نظر می‌رسید نیروهای امنیتی با توهین به نمایندگان، روی لانه زنبور پا گذاشته بودند. دلیل اصلی این حضور مصمم و مداوم معلمان در عرصه اعتراض خیابانی، البته اعلامیه جعلی یا توهین به نمایندگان نبود، خواسته‌های سیاسی ذکر شده در بیانیه ۱۲ اسفند هم نبود، معلمان با تجمع مقابل مجلس قصد داشتند به رد لایحه مدیریت خدمات کشوری از سوی شورای نگهبان اعتراض کنند. خواسته‌ای که چنین جمعیتی را در فضای امنیتی آن روزها به خیابان آورده بود، همان خواسته‌ی اصلی معلمان طی شش سال گذشته، یعنی اجرای نظام هماهنگ حقوق کارکنان، خواسته‌ای با بُعدی اقتصادی بود. معلمان منتظر نتیجه مذاکرات نماینده‌ی معلمان با مجلسیان بودند. اما هیولای تعامل با قدرت، محصول ایدئولوژی رفرم که کماکان در نمایندگان کانون‌ها غالب بود، باز هم بر اراده متحد معلمان غلبه و آن‌ها را مغلوبه کرد. توسط سخنرانان «از معلمان خواسته شد که محل را با آرامش ترک کنند و تا ۴ شنبه‌ی آینده مهلت دهند تا نمایندگان اقدامی انجام دهند!! [افراد شرکت‌کننده ناراضی از این حرکت](#) و این که تلاش‌شان برای شرکت در این تجمع بدون دستاوردی این‌گونه پایان یابد به مرور و آهسته محل را ترک کردند.» گرچه معلمان جوان حاشیه‌ها که معترض به این تصمیم بودند، هر روز آمدند و شعار دادند اما معدود بودند. معلم فعالی که آن سال معلم جوانی بوده است با خشم به نگارنده می‌گوید: وقتی حمایت بدنه معلمان را پشت در مجلس داشتند باید مذاکره می‌کردند، نه جمعیت را متفرق کنند و زمینه سرکوب را فراهم نمایند. نقدش درست است. نمایندگان صادق اما خوش‌بین به دولت در

بسیاری موارد مانع تعمیق خواست‌های برحق معلمان شدند. سه روز تجمع باشکوه معلمان، باز هم می‌رفت تا در مسلخ تساهل و تعامل با قدرت، قربانی شود.

قرار بود روز ۲۲ اسفند جلسه‌ای با حضور هیئت رئیسه‌ی مجلس، نمایندگان سازمان مدیریت و وزارت آموزش و پرورش و نمایندگان معلمان برگزار شود. نمایندگان در موعد تعیین شده به محل جلسه در مجلس آمدند اما به‌جای اعضای دولت و نمایندگان هیئت رئیسه‌ی مجلس، نیروهای انتظامی و امنیتی را در مقابل خود دیدند که خواستار پایان تجمع خیابانی معلمان بودند. از نخستین ساعات بامداد روز ۲۳ اسفند، نیروهای انتظامی و امنیتی و یگان‌های ضدشورش، مجهز به کلاه آهنی و باطوم و در گروه‌های ۱۰الی ۲۰ نفری با استقرار مینی‌بوس‌های پلیس در میدان بهارستان و خیابان‌های اطراف مستقر شدند تا از تجمع معلمان جلوگیری کنند. هزاران معلم که از ساعت ۹ صبح آن روز تاریخی برای آگاهی از نتایج مذاکرات شب قبل به میدان بهارستان آمدند، با مشاهده‌ی انبوه نیروهای انتظامی و امنیتی شگفت‌زده شدند. به معلمان در پیاده‌روها اجازه تجمع و حتی توقف داده نمی‌شد. معلمان خشمگین با شعار «از فردا مدرسه تعطیل میشه»، «معلم اتحاد، اتحاد»، «کارگر، معلم اتحاد، اتحاد» در خیابان منتهی به میدان بهارستان سرازیر شدند. پاسخ این راهپیمایی، شدیدترین سرکوب معلمان در دهه ۸۰ بود. گارد ویژه با لباس‌های چرمی سیاه و نیروی انتظامی و امنیتی وحشیانه به معلمان و رهگذران حمله کردند. به‌طوری که نیروی امنیتی روسری و مقنعه معلمان زن را از سر آن‌ها می‌کشید و با باطوم کتک‌شان می‌زدند. شدت حمله و سرکوب به حدی بود که از طرف شورای هماهنگی فرهنگیان ۲۳ اسفند ۱۳۸۵ «روز سیاه آموزش و پرورش» نامیده شد. در گزارشات تجمع ۲۳ اسفند می‌خوانیم: «تعداد تجمع‌کنندگان به حدی است که رفت‌وآمد وسایل نقلیه در خیابان منتهی به میدان بهارستان با مشکل مواجه شده و خروجی مترو بهارستان و دروازه شمیران متوقف نمی‌شود. فرهنگیان معترض پارچه‌نوشته‌هایی با خود حمل می‌کنند که روی آن نوشته شده‌است: «بچه‌ها در جزوه‌های خود بنویسید یک با یک برابر نیست.» دبیرکل کانون صنفی معلمان ایران در گفت‌وگو با روزنامه اعتماد اظهار داشت: ما دیگر حاضر نیستیم با هیچ‌یک از نمایندگان مجلس ملاقات کنیم زیرا اعتمادمان را به آن‌ها از دست داده‌ایم. تنها اعتماد ما از این پس به فیش حقوقمان خواهد بود. حق داشتند، فیش حقوق آنان قوی‌ترین سند عدم پرداخت ارزش بازتولید نیروی کارشان توسط سرمایه بود. این سند مدام به آن‌ها یادآور می‌کرد دلیل کاهش قدرت خرید فزاینده، افزایش استثمار نیروی کار و فربه‌شدن سرمایه‌دارانی است که با رانت «اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی»، بودجه حقوق فرهنگیان را می‌بلعند. اشتباه نمایندگان در توقف اعتراضات و انتقاد معلمان جوان به آن‌ها، هنوز بُرش از قانون‌گرایی نبود، چانه‌زنی بر سر دستمزد برای کارگرانی که کارفرمایانشان دولت بود امری ناگزیر بود، «قانون‌گرایی» نیز، زمانی که به طبقه خود، طبقه کارگر، نپیوسته بودند و پشتوانه تقابل با قدرت را نداشتند، از «الزامات» همان چانه‌زنی بود.

۲۳ اسفند پروژه سرکوب، در غیاب معلمان معترض با دستگیری تعدادی از معلمان کامل شد و یک بار دیگر فضای یاس و ناامیدی بر فعالیت‌های معلمان سایه افکند. علاوه بر [دستگیر شدگان ۲۲ اسفند](#) تا ظهر ۲۳ اسفند صدها نفر دستگیر و سران و فعالان کانون صنفی معلمان روانه زندان اوین شدند. ولی ۹ نفر از فعالین صنفی از جمله کلیه اعضای هیئت مدیره کانون تهران عید سال ۸۶ را در بند ۲۰۹ زندان اوین گذراندند. رسول بدافی، محمود بهشتی لنگرودی، علی اکبر باغانی، حمید پوروثوق، محمدرضا رضایی‌گرگانی، کمالی قشقاوی اکبری و از سازمان معلمان، علی‌رضا هاشمی، داوری و پورسلیمان از جمله دستگیرشدگان بودند. یکی از اعضای هیئت مدیره کانون تهران، [رقمی تعجب‌برانگیز از بازداشتی‌های ۲۳ اسفند می‌دهد:](#) «در حدود ۵ هزار معلم از کانون‌های صنفی معلمان و شورای هماهنگی در سراسر کشور بازداشت شدند به‌گونه‌ای که همه بازداشتگاه‌ها پر از معلمان بازداشتی گردید.» در نتیجه‌ی این بازداشت‌ها معلمان روز پنجشنبه ۲۴ اسفند از رفتن بر سر کلاس‌های درس خودداری کردند و روز شنبه ۲۶ اسفند در برابر مجلس برای آخرین بار دست به تجمع زدند. حضور بی‌سابقه‌ی نیروهای انتظامی مانع از شکل‌گیری تجمع شد.

پس از تجمعات ۱۳۸۲-۱۳۸۵ مجوز تشکیل مجامع عمومی کانون‌ها توسط وزارت اطلاعات غیرقانونی اعلام و تا سال ۱۳۹۵ صادر نشد. اما طبق همان قانونی که ثبت شده‌بودند هنوز رسماً و به دستور دادگاه منحل نشده‌بودند. و لذا مدیران سابق این تشکله‌ها با همان انتزاعات پیکریافته ماده و بند و تبصره در اساسنامه همچنان دارای همان اختیارات سابق بودند. به همین روال، اعضای هیئت‌مدیره سایر سندیکاهای کارگری ممنوع‌شده نیز، به‌مانند رانندگان شرکت واحد و هفت‌تپه، یک دهه در موقعیت کادر کارگری ثابت باقی ماندند. این تداوم مدیران طبق اساسنامه شرکت‌های سهامی، برای سرمایه‌به‌عنوان یک رابطه اجتماعی، ضرورت تداوم تمرکز و انباشت است. اما برای تشکلهای سندیکایی، در مقطع زمانی که کانون‌ها هنوز دوران کودکی را طی می‌کردند، اعضای کافی نداشتند و تداوم هستی آن‌ها در گرو پیشرفت تشکلیابی و گشایش راه اعتراض جمعی هدفمند بود. دو راه گشود: یا مدیران در غیاب تغذیه از بدنه کارگری، وارد بوروکراسی خاص این نوع تشکله‌ها در دوران رکود می‌شدند، گاه خودی نشان می‌دادند و از مزایای شهرت عناوین رهبری بهره می‌بردند یا برای آبدادن این نهال نوپا و فایق آمدن بر ترس بدنه، وارد میدان می‌شدند، «بدون اسلحه و بدون خانه تیمی»، فداکارانه هزینه می‌دادند تا سکوت را بشکنند. واقعیات در نیمه دوم دهه ۸۰ نشان داد، فعالان صنفی در کانون‌ها، راه دوم را برگزیدند، از جان، سلامت و امکانات شغلی خود گذشتند تا بر فضای رعب و وحشت غلبه کنند، جو عدم اعتماد به سازمان و تشکل را بین کارگران از بین ببرند و سد عدم امکان سازمان‌یابی علنی را بشکنند. آن‌ها عملاً به مبارزان انقلابی دوران خود بدل شدند، با این تفاوت که به صورت علنی در جایگاه اجتماعی خود، در جایگاه یک معلم، یک کارگر مبارزه کردند و می‌کنند. نتیجه آن شد که چند سال بعد با پایان رکود در دهه ۹۰، کانون صنفی معلمان ایران در ارتباط با [بازداشت فعالان صنفی معلم](#) به درستی نوشت: «همگان بدانند جنبش برابری‌خواهی معلمان ریشه در عمیق‌ترین لایه‌های ذهن حتی غیر فعال‌ترین آنان دارد. بازداشت و

زندانی نمودن افرادی این چنین خوشنام در میان معلمان، تنها حقانیت این جنبش را آشکارتر می‌سازد و هواداران آن را بیشتر می‌کند، برخلاف میل کوتاه‌اندیشان. «البته فرآیند بود و شد» «افرادی این چنین خوشنام» جدا از ایدئولوژی‌های مذهبی و ملی، «اصلاح‌طلب»، «سکولار» و «چپ» در جنبش کارگری نبود و نیست. آن‌ها، شاید روزی مدافع خمینی بوده‌اند، جنگ رفته‌اند، اصلاح‌طلب شده‌اند و...، اما، در ۵ سال اول دهه ۸۰ به‌خصوص زمستان سال‌های ۸۰، ۸۲ و ۸۵، هر روز بیش از یک سال زندگی عادی، چیز آموختند و در طول زمان نظرات‌شان صیقل داده‌شد، حاصل فراشد صیقل باورهایشان، در راستای توان پراتیکی چپ در دهه بعد بروز می‌یابد. دستاوردهای این دوره را از زبان بازرس قدیمی کانون تهران می‌خوانیم: «در دو مقطع افزایش حقوق معلمان چشمگیر بوده‌است، سال ۱۳۸۵ و ۱۳۸۳. در این دو سال اعتصاب و تجمع گسترده معلمان در سراسر کشور انجام‌شده‌بود. یکی از نیروهای حراست در سال ۸۳ به بنده گفت: «شورای هماهنگی بیش از ۴۰۰ مدرسه را به تعطیلی کشانده‌است مملکت را فلج کرده‌است. «در آن سال - اسفند ۸۲ تا فروردین ۸۳ - شورای هماهنگی دعوت به اعتصاب کرد و معلمان استقبال کردند. دیگری تجمعات سریالی معلمان جلوی مجلس در سال ۸۵ که یکی از تجمعات کم‌نظیر بعد از انقلاب بود. باعث شد، قانون خدمات کشوری بعد از حدود ۵ سال تصویب شد ولی متاسفانه برای معلمان به درستی اجرا نشد.» به نظر نگارنده، آنچه بازرس قدیمی می‌گوید، دستاوردهای سطح بیرونی جنبش بر بستر نگرش رفرم و کسب امتیازات ذره‌ای از قدرت است. از نظر نگارنده، دستاوردهای این جنبش، از زاویه درس‌هایی که برای جنبش کارگری و نیز نیروی چپ دارد. اهمیت وافر دارد.

درس‌های تشکل‌گرایی در جنبش معلمان

در آغاز این نوشتار، یافتن پاسخ چرایی و چگونگی موفقیت تشکل‌های صنفی معلمان، هدف ورود به این تحقیق بیان شد. اکنون که خوانندگان این مقاله، با رفتن به ۲۰ سال قبل و خواندن وقایع جنبش معلمان در سال‌هایی که اینترنت نبود و رسانه‌های دولتی اخبار اعتراضات را منعکس نمی‌کردند، به درون لحظات تحسین‌ها و تجمعات محصور در گاردهای مشکین‌پوش مسلح رفته‌اند، اکنون که با خواندن بیانیه‌ها و شعارها، با بررسی کنش و واکنش کارگران و دولتیان، با شکل و ماهیت سازمان‌یابی مستقل کارگرانی به نام معلم دقیق‌تر آشنا شده‌اند، می‌توان درس‌های مثبت و منفی تجربه زیسته دهه ۷۰ و نیمه اول دهه ۸۰ را جمع بندی کرد:

۱- سازمان یافتن مستقل و علنی کارگران در شرایط اختناق و سرکوب غیرممکن نیست اما نیاز به صبر، هزینه و اهمیت به پراتیک‌های ممکن و واقعی دارد. کارگرانی که تمام فکر و ذهنشان نان شب است در شرایطی که خواست دگرگونی و انقلاب به امر عمومی تبدیل نشده‌است، برای خواسته‌هایی حاضر به عمل جمعی هستند که با نان شب آن‌ها مربوط باشد. در تجربه معلمان شاهد بودیم برای تغییر قانونی که افزایش حقوق برای آن‌ها در پی داشت چندین سال تلاش کردند. هر بار در اسفند، آنگاه که تغییر بودجه سال بعد در دستور مجلس بود برای اختصاص بودجه به قانون نظام هماهنگ پرداخت جمع شدند، زمانی که در اخبار شنیدند، دولت لایحه قانون مربوطه را پس گرفته با اولین فراخوان از شهر و روستا به تهران آمدند و جلوی مجلس تظاهرات کردند.

کانون‌ها دقیقاً با تمرکز بر همین «خواست‌های بلاواسطه» [۱۹] با بدنه‌ی جنبش ارتباط گرفتند، هر بار نیز منطبق با شرایط و آمادگی معلمان و شعارهای آن‌ها، یک فاز خواسته‌های خود را بالا بردند. خواسته‌های عمومی مانند برطرف شدن فضای پلیسی و امنیتی مدارس به تدریج وارد بیانیه‌ها و شعارها گردید. ۲- نمایندگان در کشاندن معلمان به میدان مبارزه با احتیاط و سنجیده عمل کردند. آن‌ها فراخوانی می‌دادند که اول در پراتیک معلمان حضور داشت، دوم امکان اجرا داشت و پذیرفته و عمل می‌شد. به طوری که برای معلمان خاموش نیز، موجودیت تشکلی به نام کانون صنفی پذیرفته شد. لذا فراخوان‌ها متناسب با شرایط بود، وقتی اختناق شدید می‌شد از معلمان می‌خواستند فقط در مدارس در زنگ معینی در مورد وضعیت خود صحبت کنند. در شرایط دیگر تحسن یک روزه می‌دادند و در شرایط مساعدتر تحسن ۷ روزه، و از شعارهای کلی، سیاسی و فراخوان‌های تند و هیجانی اجتناب کردند. ۳- تشکل‌های صنفی که در شورای هماهنگی جمع شده بودند با حفظ استقلال از قدرت، با هزینه دادن و کوتاه نیامدن و با شفافیت در انتقال کلیه اتفاقات و موضوعات مذاکرات با معلمین، نه دفعتاً و کوتاه مدت بلکه در طول زمان جلب اعتماد کردند و به‌چنان شرایطی رسیدند که معلمین برای آزادی مدیران این کانون‌ها از زندان، تن به خطر می‌دادند و تحسن و تجمع می‌کردند. ۴- جنگ قدرت بین جناح‌ها، در دوره‌هایی به مردم امید تغییر و شهادت حضور در میدان مبارزه می‌داد. این امید را نمایندگان با بالا بردن سطح مبارزه، به چالش کشاندند. در این چالش دوز و کلک دولتیان و چنگال‌های تیز سرکوب، ماهیت بازی اصلاحات را برای معلمان آشکار می‌کرد. ۵- نبرد طبقاتی مثل هر نبردی، مقاطع عقب‌نشینی، جنگ رو در رو و مذاکره دارد. در این نبرد، مذاکره نمایندگان با دولتیان یکی از ابزار نبرد بود، در همین مذاکرات و انتقال گزارش‌های شفاف جزئیات بود که مشخص می‌شد، مدعیان اصلاحات در سرکوب کارگران و ممانعت از افزایش مزد کارگران هیچ فرقی با تندروها ندارند. اگر تندروها صریح و سریع سر می‌بریدند، اصلاح‌طلبان یواش یواش و با پنبه، عیناً همان کار را می‌کردند. این درس بزرگی برای نیمه اول دهه ۸۰ بود. معلمان گرچه نوزایش سازمان‌های خود را در همین دهه پشت سر گذاشتند، اما تشکل‌های جوان آن‌ها هنوز در آغاز راه، برای آموختن، زمین خوردن، برخاستن و رفتن بودند. هزینه و اشتباه، گریزناپذیر بود. مهم آن بود که با حاکمان معامله نکردند، چشم به قدرت نداشتند و باورشان به اتحاد و همبستگی برای پیش‌رفتن، قوی بود. اما و متأسفانه ۶- اعتراضات آن‌ها به خاطر **امید به رفرم و اعتماد به قدرت حاکم** هر بار از گام‌های بلند، حداقل برای تغییری محسوس در وضعیت معیشتی آن‌ها، بازماند. در اعتراضات زمان پهلوی، مطالبات معلمان به تغییر وزیر و وعده‌های دولت تقلیل یافت، درخشش به قدرت رسید و اعتراضات عقیم ماند. در سازمانیابی ۱۳۵۷-۱۳۶۰، اعتماد به رهبری کاریزماتیک، آن‌ها را به کشتارگاه برد. در اسفند ۸۲ و ۸۵ نمایندگان آن‌ها، باز هم به جای اتکا به بدنه‌ی معلمان، میز مذاکره و رایزنی را انتخاب نمودند به قدرت بسیج عمومی کم بها دادند و جنبش رونده معلمان را در توهم به گفتمان مدنیت و قانونیت دولت خاتمی وارد خوابی چند ساله کردند. ۷- معلمان به مساله آموزش برابر و کیفی که می‌توانست آن‌ها را با خانواده‌های کارگری در یک جهت قرار دهد بهای لازم ندادند و

مطالبات خود را به امر رفاهی مختص قشر خود تقلیل دادند. لذا نتوانستند حمایت طبقه کارگر را جذب کنند. مطالبات می‌توانست با خواست‌های سایر اقشار کارگری گره بخورد اما به جای آن با بخشی از بدنه قدرت گره خورد. تحصن، تجمع، و تلاش معلمان برای حرکت در چهارچوب قانون و نشست و مذاکرات متعدد با مقامات حکومت، مشکلی اساسی از مشکلات معلمان باز نکرده بود، کانون‌های صنفی که قصد داشتند مسائل معلمان را با «فشار از پائین و چانه زنی از بالا» حل کنند، ناخواسته، خود پیکر انتزاع رفرم و تشدید باور بدنه معلمان به این انتزاع شده بودند. **در انزوای قشر معلم از جامعه کارگری و عدم شناخت نقش واقعی خود در تولید و بازتولید جامعه، هم‌چنین در بستر موقعیتی باور اکثریت کارگران به اصلاح و رفرم، این امر گریزناپذیر بود.**

تجربه‌زیسته معلمان در این دهه نتوانست از سیطره مخرب‌ترین ایدئولوژی حاکم در جنبش کارگری به قول فیلیپ دوم مقدونی «تفرقه بیانداز و حکومت کن» یا «تقسیم کن و غلبه کن» خود را رها کند. در غالب مقالاتی که راجع به درس‌های این دوره در مقالات فعالان صنفی و به‌خصوص نیروی چپ منتشر شده، کارکرد این ایدئولوژی، نادیده گرفته شده‌است. جنبشی که بزرگترین تجمعات و اعتصابات را پس از سکوت دهه ۶۰ و قبل از سایر اقشار کارگری (به استثنای کارگران به حاشیه‌رانده) به عرصه نبرد طبقاتی آورد و فضای سکون را در هم شکست، جنبشی که در آن سال‌ها نه یکبار بلکه چندین بار، تحصن و تجمعات سراسری داشت. فقط به دلیل «تعامل و تساهل» مدیران خود با قدرت، سرکوب نشد، حتی اگر معلمان، با اعلام مدیران خود، میدان مبارزه را در اسفند ۱۳۸۵ ترک نمی‌کردند، در جزیره بسته قشر معلم و در فضای محدود بهارستان، باز هم سرکوب می‌شدند. در آن مقطع، آن‌ها هنوز اقشار دیگر کارگری را پشت سر نداشتند، نه کارگران آن‌ها را بخشی از طبقه کارگری می‌دانستند و نه خودشان، نقش خود را در این طبقه باز می‌یافتند. موج «متوسط» بودن معلمان از طریق: رسانه‌ها، استادهایی که به آن‌ها درس داده بودند، صمد بهرنگی که راه مبارزه علنی را هموار کرده بود، کتاب‌هایی که در دانشگاه می‌خواندند، حتی از زاویه مبارزان انقلابی که از زمان شاه قهرمان نسل جوانشان بودند، چنان آن‌ها را محصور کرده بود که کارگر بودن را اهانت به خود می‌شمردند. برای خود کرامت معلم بودن قائل بودند و این کرامت را هنوز شامل دیگر کارگران نمی‌دانستند. طبعاً برای پیوند با طبقه خود تلاش هم نمی‌کردند. مؤسسين کانون‌ها، چنان کرامت معلم را در کارمند دولت بودن و «متوسط» بودن باور داشتند که در اساسنامه، صرفاً رسمی بودن معلم را مبنای عضویت شناختند، معلم حق‌التدریس و غیر رسمی در این دهه کارگر و هنوز عضو محسوب نمی‌شدند. در بیانیه‌های این مقطع واژه کارگر کمتر بیان می‌شد. مؤسسين مانند مقامات آموزش و پرورش چنان مقهور «ایدئولوژی کارگر و نا کارگر» بودند که حتی زمانی که برای ایجاد تشکل، به قوانین رجوع می‌کردند، به قانون کار رجوع نکردند، بلکه از قانون اصناف موضوع «کمیسیون ماده ۱۰ احزاب» استفاده و خود را تشکل صنفی نامیدند. در همین دوره، اندکی بعدتر، رانندگان شرکت واحد و کارگران هفت‌تپه با ارجاع به قانون کار، سندیکا را انتخاب کرده بودند. معلمین مؤسس، حتی برای پیوستن به این سندیکاها تلاش

هم نکردند. چون خود را صنفی در «طبقه‌ی متوسط» می‌دیدند. ۲۳ اسفند ۱۳۸۵، آن روز فراموش‌نشده‌ای که گروهی از معلمان جوان با شعار «کارگر، معلم اتحاد، اتحاد» دیوار گارد سرکوب را باز کردند و از میدان بهارستان به سمت خیابان جنوبی آن حرکت کردند. حاکمان خطر خروج معلمان از جزیره «متوسط» بودن را زودتر از ایدئولوگ‌ها فهمیده بودند، نیروی سرکوب با تهاجمی وحشیانه که در دهه ۵۰ در تجمعات معلمان، سابقه نداشت، چنان به معلمان یورش آورد که آن روز از طرف کانون‌های صنفی «روز سیاه آموزش و پرورش» نامیده شد. حافظان سرمایه از اتحادی که معلمان جوان فریاد می‌زدند سخت ترسیده بودند. فعالان کانون‌ها، اما هنوز تحت تاثیر کرامت «متوسط» بودن قشر خود بودند، هنوز باور نداشتند خود بخشی از طبقه کارگر هستند، هنوز پی‌گیر کسب حمایت طبقه خود هم نبودند. حتی وقتی در قطعنامه ۱۵ بهمن همان سال جامعه را به حمایت از خود فراخواندند، هنوز کارگران را خطاب قرار نمی‌دادند.

متاسفانه افسون افسانه طبقه‌ی «متوسط» بسیار قوی بود و هست. این افسانه که مهمترین عامل تفرقه در طبقه کارگر در همه کشورها است، در جنبش کارگری ما، از همان آغاز تکوین طبقه کارگر، در تفکیک معلمان و اقشار مزدبگیر دیگر از کارگران موفق بوده است. گرچه با پیوستن معلمان به سایر کارگران در فرایند گسترش مبارزه طبقاتی دهه ۹۰، سر درلاک خود، پنهان می‌شود، اما سخت‌جان و آب حیات سیستم سرمایه‌داریست و هربار با جامعه‌ای جدید سر از لاک خود در می‌آورد و خود را بازسازی می‌کند و «هر بار تأویل و تفسیر و بنابراین مقدمات و ملزومات خود از «زندگی بهتر» را در سطوح غیرعقلایی (رفاه، خوشبختی، منزلت)، در سطوح عقلایی (تطابق با ذات و ماهیت و حقوق طبیعی بشر) و در سطح سیاسی («دمکراسی») بر دریافت اعضای لایه‌های میانی، و حتی طبقه‌ی کارگر غالب می‌کند.» [۲۰]

تجربه‌زیسته معلمان در نیمه اول دهه ۸۰، ارزشمند بود. درس‌هایی بسیار داشت. اما، هنوز توان نداشت معلمان عزیز را از افسون «طبقه‌ی متوسط» رها سازد.

این سلسله گزارشات تحقیقی - تحلیلی، فصول کتابی در دست تدوین به نام فرایند سازمانیابی در جنبش معلمان است. در این کتاب جهت دسترس علاقه‌مندان به آرشیو این جنبش، بیانیه‌های شورای هماهنگی به صورت کامل درج خواهند شد. از خوانندگان این مقالات به‌خصوص معلمان عزیز که خاطره‌ی دهه ۸۰ شمسی را با خود دارند درخواست می‌شود، جهت ثبت صحیح وقایع در تاریخ، هرگونه اشتباه یا کاستی در استناد به تاریخ و موضوع کانون‌های صنفی و شورای هماهنگی فرهنگیان را، به هر نحو که مایلند، تذکر دهند. این نوشتار زنده است و هر بار با دریافت نظرات شما، اصلاح و تکمیل خواهد شد.

یادداشت‌ها:

[۱] کمال خسروی؛ مقاله‌ی «شکست سکوت»، سایت رادیو زمانه، ژانویه ۲۰۱۸.

[۲] مقاله «جایگاه و توان چپ»، سایت نقد.

[۳] در فرهنگ معین معنی تحت‌اللفظی معاند، عنادکننده و دشمن آمده است. ولی این واژه در جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ به گروه‌ها و تشکل‌هایی که مخالف این نظام بودند تسری یافت و ماندگار شد. به طوری که از آن به بعد هر تشکلی اعم از سیاسی و کارگری که وابسته و در خدمت حاکمیت نبود، «معاند» یا در خدمت گروه‌های «معاند» اعلام می‌شد و اعدام را برای کارگران تداعی می‌کرد.

[۴] نک، منبع ۲.

[۵] اولین اعتراضات جمعی معلمان در مهرماه سال ۱۳۰۰، با تحصن ده روز در مسجد سپهسالار شروع شد، سپس در دی ماه همان سال به علت ۶ ماه حقوق معوقه با اعتصاب طولانی‌تری ادامه یافت. یک سال بعد در شهریور ۱۳۰۱، جهت افزایش دستمزد، به مدت یک ماه در مجلس متحصن بودند. در دهه ۳۰ فعالیت جمعی معلمان در ایجاد نشریات شکل می‌گرفت. یکی از اولین نشریات، «فرهنگیان» نام داشت. نشریه «مهرگان» هفته‌نامه ارگان جامعه لیسانسیه‌های دانشسرای عالی نیز ناشر افکار معلمان بود و نخستین شماره آن در سال ۱۳۲۷ منتشر شد. با کودتای ۱۳۳۲ این گونه فعالیت‌ها نیز به محاق رفت. پس از سرکوب کلیه تشکل‌های مستقل، فعالان کارگری برای تجمع کارگران به ناگزیر از امکاناتی که مورد حمایت بخش‌هایی از حاکمیت بود استفاده کردند. «کلوب مهرگان» که محمد درخشش رئیس آن بود از جمله از این امکانات بود. درخشش معلمی بود که با علی امینی رابطه دوستی داشت و بعد از کودتای ۲۸ مرداد در دوره هیجدهم مجلس به‌عنوان نماینده انتخاب شد. در «کلوب مهرگان» ارتباطی عمودی بین یک فرد و عده‌ای از معلمان فعال به‌وجود آمده بود که اصطلاحاً به نوعی «سازمان» معلمان شناخته شد. انتشار بیانیه‌ای جهت افزایش پایه حقوق معلمان در بهمن ۱۳۳۹ و فراخوان تجمع معلمان جلوی مجلس در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ جهت اعتراض به مصوبات دولت از کارهای شاخص معلمان در آن دوره بود که به سرکوب و کشته شدن یک معلم منجر شد. «کلوب مهرگان» چون پایه تشکیلاتی انتخابی در مدارس نداشت و به معلمان شناخته‌شده مرتبط بود با دستگیری و زندان آن‌ها از هم پاشید. این فعالیت، کوتاه مدتی بعد دچار رکود شد و با جذب برخی معلمان به فعالیت‌های فردی در تبعیت از صمد بهرنگی یا فعالیت سیاسی، شکل مبارزه هم تغییر کرد. پیش از قیام، برخی فعالان سیاسی در پوشش معلم، فعالیت و نظرات خود را تبلیغ می‌کردند، حتی هسته‌های سیاسی کوچکی از دانش‌آموزان و معلمان هم در مدارس وجود داشت، اما کار آن‌ها در حد یک محفل باقی ماند و منجر به تشکل مشخصی نشد.

[۶] از جمله معلمان شاخص در دهه ۴۰، صمد بهرنگی بود که در جایگاه اجتماعی خود به فعالیت علیه رژیم پرداخت. نگاه موشکافانه و انتقادی، شیوه خاص تدریس در روستاها، نگارش کتاب‌های متعدد با موضع نقد نابرابری در حوزه آموزش و پرورش و نیز سلسله مقالات «کند و کاو در مسائل تربیتی ایران»، بهرنگی را به نماد معلمی مبارز و نقاد علیه ظلم معروف کرد. اما به علت جو چریکی حاکم در مبارزه و مرگ زودرس، نقدهای کوبنده وی از سیستم آموزشی و نابرابری‌ها به نقد انقلابی تعمیق نیافت و در محدوده نقد سنتی فقیر و دارا، روستا و شهر، کشورهای پیشرفته و عقب مانده متوقف گردید. اگر باشگاه مهرگان در اوایل دهه ۴۰ اجتماعی علنی از برخی معلمان مدارس با خواست‌های کاملاً صنفی بود، اجتماعات پیرو بهرنگی در مدارس و روستاها، تحت تاثیر مبارزات چریکی، گروه‌های متعدد مخفی - هرمی،

با خواست‌های کلی سیاسی بودند. «نقد منفی، نقد مثبت» هر دو تجربه، یک ضرورت تاریخی است که متأسفانه انجام نشده‌است.

[۷] در سال ۱۳۵۶ بقایای معلمان باشگاه مهرگان، در همان باشگاه مجدداً دور هم جمع شدند که البته گسترش نیافت. همزمان بخشی از معلمان باورمند به الگوی صمد یا طرفدار مبارزین انقلابی، به «کانون مستقل معلمان» پیوستند. کانون‌های مستقل معلمان در جریان اعتراضات و اعتصابات گسترده‌ی معلمان و دانش‌آموزان از مهر ۵۷ به بعد، در شهرهای مختلف تأسیس شدند. اطلاعیه‌ی تأسیس برخی از این کانون‌ها در نشریات روز مانند اطلاعات، کیهان و آیندگان آن زمان منتشر می‌شد. از مهم‌ترین خواسته‌های معلمان در این دوران انتخاب مدیران مدارس و ادارات آموزش و پرورش توسط معلمان، آموزش رایگان، برابر و اجباری و رفع تبعیض میان مدارس بود. خواسته‌هایی که در بیانیه کانون‌ها در دهه ۹۰ برجسته می‌شوند. تاریخچه فعالیت دوران ۵۷-۶۰ کانون‌های مستقل معلمی در مقاله تحقیقی جالبی توسط خانم هاله صفرزاده از اعضای کانون مدافعان حقوق کارگر که خود او نیز در اردیبهشت ۱۳۹۸ دستگیر و به یک سال زندان محکوم شده است، جمع‌آوری شده است. در همان دوره تشکیلاتی مانند «انجمن معلمان مسلمان» و «انجمن اسلامی معلمان» تمام تلاش خود را معطوف به بسیج معلمان برای پیروزی خمینی کرده بودند. با غضب قدرت توسط نهاد مشترک روحانیت و لیبرال‌های جبهه ملی، معلمان مبارز و فعال که سازمان‌دهندگان اعتصابات و تظاهرات بودند منجمله فعالان کانون‌های مستقل معلمان، که نطفه سازماندهی معلمان را بنیان گذارده بودند، زیر ضرب قرار گرفتند، با انقلاب فرهنگی، پاکسازی، اعدام، تعلیق و از نهادهای آموزشی اخراج شدند و ایران وارد سیاه‌ترین دوران اختناق - دهه ۶۰ - شد. در این دهه تمامی تشکل‌های تازه‌تأسیس معلمان منحل و تحت پیگردهای شدید قرار گرفته، قلع و قمع شدند. بسیار تأسف برانگیز است که تاریخ زایش سازمان‌یابی معلمان در این سه سال، چنان از حافظه تاریخ پاک شده است که حتی نیروی چپ در تاریخ‌نگاری خود، از فراز این سه سال با سکوت می‌گذرد. تاریخ‌نگاری جنبش معلمان از کشتن دکتر خانعلی با جهشی هدفمند توسط ایدئولوژی تاریخ‌نگاری نظام سلطه، وارد دهه ۸۰ می‌شود. میلان کوندرا درست می‌گفت: نخستین گام برای از میان برداشتن یک ملت {بخوان طبقه کارگر} پاک کردن حافظه‌ی آن است! ... باید کتاب‌هایش را، فرهنگش را، تاریخش را از بین برد، باید کسی را داشت که کتاب‌های تازه‌ای بنویسد، تاریخ تازه‌ای خلق کند، کوتاه زمانی بعد، ملت آنچه را که هست و آنچه را که بوده، فراموش می‌کند!

[۸] نک، منبع ۵.

[۹] در جمهوری اسلامی دو نوع تشکل اصطلاحاً «غیرسیاسی» مجاز است: ۱- تشکیلات کارگران کلاسیک - کارگران کارخانه‌ها و کارگاه‌ها که در ماده ۱۳۱ قانون کار با کاربرد واژه «فقط می‌توانند»، به سه نوع تشکل در تبصره ۴ این قانون محدود شده است: «کارگران یک واحد، فقط می‌توانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی یا نماینده کارگران را داشته باشند.» در آیین‌نامه چگونگی تشکیل و حدود وظائف و اختیارات این تشکل‌ها، آزادی در تاسیس، عضویت، رأی دادن، انتخاب شدن، تعیین نام و انحلال از آن‌ها کاملاً سلب شده‌است. سلب آزادی در تبصره ۹ ماده ۱۳ آیین‌نامه فوق با الزام حضور، نظارت و تأیید نماینده‌های وزارت کار در مجامع عمومی آن‌ها صورت گرفته‌است. به همین جهت این دو تشکل برای کارگران به تشکل زرد مصطلح شده‌اند. ۲- تشکیلات صنفی یا دارندگان کسب یا پیشه یا حرفه و تجارت معین که قبلاً و تا سال ۱۳۹۵ تابع «قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و

صنفي و انجمن‌های اسلامي يا اقليت‌های ديني شناخته‌شده مصوب ۷ شهريور ۱۳۶۰» بودند، و در ماده ۲ اين قانون، چنين تعريف شده‌اند: «انجمن، جمعيت، اتحاديه صنفي و امثال آن، تشکيلاتي است که به‌وسيله دارندگان کسب يا پيشه يا حرفه و تجارت معين تشکيل شده...». در اين قانون شرط عضويت در اين انجمن‌ها، داشتن کسب يا پيشه يا حرفه و تجارت معين ذکر شده است. پيش‌کسوتان معلمان در دهه ۷۰ که تحت سلطه ايدئولوژي «طبقه متوسط» خود را نه کارگر بلکه دارنده حرفه معين تعريف مي‌کردند از قوانين تشکيل دوم استفاده و به نهاد ايدئولوژيک اين گونه تشکيل‌ها يعني کميسيون ماده ۱۰ احزاب در وزارت کشور مراجعه کردند.

[۱۰] از تاريخ لازم‌الاجرا شدن **قانون جديد** نحوه فعاليت احزاب و گروه‌های سياسي در آبان ۱۳۹۵، قانون فعاليت احزاب، جمعيت‌ها و انجمن‌های سياسي و صنفي و انجمن‌های اسلامي يا اقليت‌های ديني شناخته‌شده مصوب سال ۱۳۶۰ صريحا و تماما نسخ شده است. قانونگذار عادي نيز، هنوز حکمي در مورد لزوم اخذ مجوز يا تمديد مجوز فعاليت کانون‌ها و انجمن‌های صنفي و تخصصي و بازنشستگان مقرر نکرده است. چون بررسي و تصويب قانون جاگزين براي تشکيل‌های صنفي تطويل شد، با سوال و کيل کانون‌ها و پاسخ معاون وقت ارتباطات و پيگيري اجرائي قانون اساسي در سال ۱۳۹۸، تشکيل‌های صنفي تابع ماده ۲۶ قانون اساسي تفسير شدند. اين تفسير چون چوب دو سر طلا عمل مي‌کند، يک سر آن فعاليت کانون‌های صنفي را در استناد به قانون اساسي پوشش مي‌دهد، سردوم يا شروط آن، مورد استفاده قضاات براي محکوميت تشکيل‌ها شده است. ماده ۲۶ قانون اساسي مي‌گويد: «احزاب، جمعيت‌ها، انجمن‌های سياسي و صنفي و انجمن‌های اسلامي يا اقليت‌های ديني شناخته‌شده آزادند، مشروط به اين که اصول استقلال، آزادي، وحدت ملي، موازين اسلامي و اساس جمهوري اسلامي را نقض نکنند...».

[۱۱] گئورگ لوکاخ، *تاملی در وحدت اندیشه لنين*، ترجمه‌ی حسن شمس آوری، ص ۴۰، نشر دادار.

[۱۲] کارل مارکس، تزهایی درباره‌ی فوئرباخ، ترجمه‌ی کمال خسروي، نشریه نقد شماره ۲، ص ۲۸، خرداد ۱۳۶۹ / می ۱۹۹۰.

[۱۳] کمال خسروي، مقاله «شالوده‌های ماترياليسم پراتيکي مارکس»، نگارش ۱۳۶۴:

<https://bit.ly/3erstKc>

[۱۴] در مقاله‌ی «افسانه و افسون ايدئولوژي طبقه‌ی "متوسط"» کارآيي اين ايدئولوژي چنين توضيح داده شده است «کارآيي اين ايدئولوژي در دروني کردن افق بورژوايي — همانا بتوارگي کالايي — در خودآگاهي عضو طبقه‌ی «متوسط» و فرديت‌بخشيدن به دريافت او از جامعه و جاگگاه خود — از نقشش، وظيفه‌اش، و پاداشش در اين جامعه — است... تلاش ايدئولوژي «طبقه‌ی متوسط»، احراز موقعيت غيرافراطي، ميانه‌روانه، اصلاح‌طلبانه و هنجارمند است، موقعيت متکي بر عقل سليم، نرمال، موقعيتي که با اتکا به علم و عرف، وضعيت و هويت انساني، علی‌الاطلاق است؛ موقعيتي منبعث از، و متکي بر، تعريف انسان و حقوق طبيعي بشر: فرديت، آزادي فردي، استقلال رأی و کنش فردي.»

[۱۵] ياشار دارالشفاء، مقاله‌ی «گاه‌شمار تحليلي اعتصاب‌ها و اعتراض‌ها»، بخش سوم، سايت نقد.

[۱۶] نک. منبع ۱۴.

[۱۷] کسری بودجه‌ی جاری آموزش و پرورش در دو دهه اخیر به صورت پدیده‌ای مزمن درآمده است، چندان که این وزارتخانه همیشه برای پرداخت حقوق معلمان در سه‌ماهه‌ی پایانی سال با کمبود بودجه مواجه می‌شود. هر سال بخشی از مطالبات قانونی معلمان به علت کمبود منابع مالی به سال بعد و حتی سال‌های بعدتر منتقل می‌شود، به طوری که بودجه یکی از مشکلات همیشگی پرداخت مطالبات معوقه‌ی معلمان است. با نگاهی به [آموزش و پرورش در آینده‌ی آمار](#)، در کاهش سال به سال بودجه و دریافت پایین‌ترین حقوق توسط کارکنان این وزارتخانه در میان دستگاه‌های دولتی (تا حدی که بیش از ۸۰٪ آن‌ها زیر خط فقر مطلق هستند) متوجه می‌شویم، از همان آغاز مشکل فقط بودجه نبود: «هیچ رابطه‌ای بین افزایش بودجه با روندهای بهبود کیفیت آموزشی و روش‌ها، استفاده از وسائل کمک‌آموزشی، بهبود شرایط کار و زندگی معلمان دیده نمی‌شود. بدون برنامه‌ریزی علمی و انجام اصلاحات گسترده و استفاده از مدیران آگاه به مسائل این حوزه، افزایش بودجه تنها باعث اتلاف منابع مالی و افزایش مشکلات خواهد شد.» حضور صدها پرسنل اضافی اداری، مدیران و معلمین ناآگاه اما نان‌خور و وابسته، بوروکراسی از مدیران تا معلمین تربیتی، بسیجی، حراستی و امنیتی در مراکز آموزشی و اداری این وزارتخانه، همواره باعث کسری بودجه بیشتر این وزارتخانه شده‌اند.

[۱۸] بیانیه‌های دهه ۸۰ به صورت کامل در سایت معینی وجود ندارند. به هفته‌نامه قلم معلم نیز که در دهه ۸۰ نشریه رسمی کانون‌ها بود، دسترسی پیدا نکردیم. برخی بیانیه‌ها را از وبلاگ اولین بازرس کانون و برخی را به صورت پراکنده از وبلاگ سایر معلمان و کانون‌ها به دست آوردیم. برخی وبلاگ‌ها که متعلق به فعالان صنفی هستند با تشدید شرایط امنیتی در تاریخ معینی متوقف یا فیلتر شده‌اند. وبلاگ‌های متعددی از سایر معلمان وجود دارد که گاه قابل بهره‌برداری برای اخبار فعالیت معلمان بوده‌اند، اما اطلاعات مدون و مرتبی راجع به کانون‌ها ندارند. این وبلاگ‌ها عموماً از سال ۱۳۹۲ یا ۱۳۹۳ شروع و بعداً با فعال شدن و فعالیت مجزای کانون‌ها در تلگرام متوقف شده‌اند. شورای هماهنگی و کانون‌ها فعلاً سایت ندارند و سایت‌هایی هم که قبلاً داشتند فیلتر یا حذف شده‌اند. کانون تهران یک سایت داشت که در سال ۱۳۹۵ متوقف شده است. در این سایت به جز دو مورد، بیانیه‌ای درج نشده است. پس از فعال شدن شورای هماهنگی و کانون‌ها در تلگرام، فعالیت وبلاگ‌ها هم محدود شده است. حوزه کسب اطلاعات در دهه ۸۰ بسیار محدود، پراکنده و غیرقابل اطمینان است. اخبار مبارزات معلمان در این مقطع چنان متفاوت است که هر موضوع در دهها لینک مقایسه و چک شده است. مطمئن‌ترین مرجع که توسط معلمان فعال در کانون‌ها تایید شد، اولین بازرس و مؤسس کانون تهران هستند که در حال حاضر مقیم خارج کشور می‌باشند.

[۱۹] نک: یادداشت شماره‌ی ۲.

[۲۰] نک: یادداشت شماره ۱۴.